

بسم الله الرحمن الرحيم

نمی‌دانم، چگونه می‌توان از **علی** سخن گفت که شایسته حق او باشد. **علی** بزرگ است؛ ولی چه کسی جرأت دارد که از بزرگی او نیز سخن بگوید؟ **علی** از هر چه بگوییم و بنویسیم باز هم بزرگتر است. او در فهم و وهم ما نمی‌گنجد. چه بهتر که عاشقان راه **علی** و شیفتگان و مشتاقان راستین او، شهدا- که رنگی از او دارند و رایحه‌ای از عطر و شمیم ولایت او بو کرده‌اند- از **علی** بگویند که قطعاً سخنانشان صافتر و به بزرگی **علی** نزدیکتر است.

شهید دکتر **مصطفی چمران**، عارفانه به **علی** عشق می‌ورزید و همیشه او را در بی‌نهایت می‌جست، **علی** را در اوج کمال انسانی می‌دید که در معراج در پیشگاه الهی ایستاده است و خود را آن‌قدر پائین، که شرم می‌کرد از **علی** سخن بگوید و این را جسارتی در پیشگاه **علی** می‌دانست. همه مظاهر زیبایی کمال **علی** را تجلی صفات خدایی می‌دانست که به بی‌نهایت متصل است. فریفته علم او، حلم او، زهد و تقوای او، ایمان و اعتقاد او، شجاعت او، عدالت بی‌نظیر او، قضاوت او، قدرت بیان او، نیزه‌هوشی و زکاوت او، عطوفت و مهربانی او، خلوص و عرفان او، عشق سوزان او و بالاخره تنهایی تنهایی او بود و همه این فضایل را در **علی**، نمونه و الگو و اسوه‌ی خود می‌دید و می‌گفت که باید سعی کنیم به سویی این اقیانوس بی‌کران فضایل و کمال بشتابیم، گرچه نمی‌توانیم به آن دست یابیم؛ ولی اگر در این مسیر طیّ طریق کنیم خود نعمت و پیروزی بزرگی است.

در این مجموعه که از چند دست‌نگاشته شهید دکتر **مصطفی چمران** درباره علی(ع) یا راز و نیاز با علی و سه سخنرانی تشکیل یافته است، سعی شده است در حد اختصار از نگاهی دیگر به علی(ع) نگریسته شود، و آن نگاه شهیدی از عاشقان دل‌سوخته‌ی علی است که همه عمر نام علی و یاد علی، روحیه‌بخش دردها و رنج‌ها و غم‌ها و تنهایی او بود و همه اینها را به درد و رنج و غم و تنهایی علی گره می‌زد و بی‌پروا به مصاف گرداب‌های مهیب خطر می‌رفت تا شاید عشق و محبت به ذات ازل را - که از علی آموخته بود - او را به وصال معشوق و لقاء حق برساند. او در معراج محبوبیت با شهادت خود به سویی معبود پر کشید و سینه پرورد و عشق سوزان و قلب مجروح خود را تقدیم حق کرد.

بدان امید که راه علی و نام علی و یاد علی چون چراغی فروزان، راه هدایت و انسانیت را به همه ما بنمایاند.

مهدی چمران
۷۹/۱۱/۲۱

اگر پرستش غیر از خدا مجاز بود، علی را می‌پرستیدم.
به خود اجازه نمی‌دهم که برای شناخت علی کلمه‌ای بر زبان برانم و با قدرت عقل شخصیت او و زندگی پرماجراش را تجزیه و تحلیل کنم. شناخت علی فقط به قدرت عشق میسر است و فقط عشق اجازه دارد به حریم علی نزدیک شود.

من هم فقط به قلب سوخته‌ی خود اجازه می‌دهم که از علی سخن بگویم و فقط به حرمت عشق جرأت می‌کنم به علی نزدیک شوم. اگر شعله‌ی عشق او در دلم زبانه نمی‌کشید، ابداً به ساختش جسارت نمی‌کردم و نامش به زبان نمی‌راندم.

ولی چه کنم که سرتاپای وجودم در آتش عشق او می‌سوزد. هر وقت که نام او بر زبان می‌رانم یا یاد او بر دلم می‌افتد، به خود می‌لرزم، اشک از چشمانم فرو می‌چکد، آتش دردناک و لذت‌بخشی وجودم را فرا

می‌گیرد، در او محو می‌شوم، عاشقانه با او راز و نیاز می‌کنم، و روحم آشفته‌وار علی‌علی می‌گوید...

آخر چگونه می‌توان خدای بزرگ را پرستید و به علی عاشق نشد؟ چگونه ممکن است به خدا که کمال مطلق است چشم دوخت ولی کمال متعالی علی را ندیده گرفت؟ عشق به علی جزوی از پرستش خداست.

قلبی حساس دارم که نوازش نسیم حیات آن را می‌لرزاند، زیبایی غروب و طلوع آفتاب دیوانه‌اش می‌کند، آسمان بلند پرستاره مستش می‌نماید. مرغ‌های هوا و ماهی‌های دریا جذبش می‌کند، کوه‌های بلند، افق بی‌پایان و اقیانوس بی‌کران به ابدیتش می‌برد.

این احساس مرموز قلبی، مسحور عظمت و زیبایی عالم خلقت می‌شود و مرا در مقابل خالق آن وادار به سجده می‌کند... همان احساس نیز تار و پود قلبم را به عشق علی به لرزه می‌اندازد و مرا این چنین شیفته و شیدای او می‌کند.

عجب دارم اگر کسانی قلب داشته باشند و زیبایی و عشق و انسانیت در آنها اثر کند، ولی در مقابل آن همه لطف و کمال و عشق و انسانیت علی شیفته نگردند... مگر ممکن است این همه لطف و عشق را فقط پدیده‌ای مادی دانست؟ آن احساس مرموز قلبی را که در وجود انسان‌ها موج می‌زند. چگونه می‌توان با فرمول‌های خشک و بی‌روح مادی توجیه کرد؟ روح علی در قالب ماده نمی‌گنجد و آن همه عشق و کمال نمی‌تواند از ماده‌ی سرد و بی‌جان بترآود.

هر که را دیده‌ام، علی را دوست می‌دارد و در مقابل عظمت و انسانیت او تعظیم می‌کند. چرا این قدر علی‌علی می‌گوئیم و دنبال او می‌رویم؟ چرا این قدر شیفته علی هستیم؟ چرا این قدر در عشق او می‌سوزیم؟ زیرا همه‌ی ما می‌خواهیم مثل علی باشیم، دوست داریم در عشق و کمال به درجه‌ی او برسیم، خوش داریم در شجاعت، در صبر، در علم و تقوا، در سخنوری، در همه‌ی فضایل اخلاقی مثل او باشیم؛ ولی می‌دانیم که حد علی مافوق طاقت بشری است و برای ما به هیچ‌وجه میسر نیست که به حد علی برسیم. لذا علی تبلور آرزوهای انسان‌هاست که لااقل به صورت آرزو، عطش درونی و قلبی ما را تسکین می‌بخشد.

ما هزار گناه می‌کنیم و از کمال بی‌نهایت بدوریم، ولی هنگامی که تموج روح ما بر شهوات و خواسته‌های مادی مسلط می‌گردد، یکباره به سراغ علی می‌رویم و تمام احساسات قلبی و آرزوهای برآورده نشده خود را در او مجسم می‌کنیم و با ذکر علی‌علی عشق خود را به کمال و حق و

خواسته‌ي خود را براي مبارزه با جهل و فساد بيان مي‌كنيم. علي مظهر
كمال و فداكاري و عشق و تمام ارزش‌هاي عالي انسان است و با ذكر نام
او به خدا نزديك مي‌شويم و از گناهان استغفار مي‌كنيم و به سوي كمال
رهيستار مي‌شويم.

در پهنه‌ی زمان و مکان اگر بخواهم بگردم، کسی را بیابم که رابطه‌ی من و او عشق باشد، نه فقط الان، نه فقط در یک نقطه، در همه‌جا و همه‌وقت... فقط علی را می‌یابم که این‌چنین به او عشق بورزم و رابطه‌ی من و او بر پایه‌ی عشق پاک باشد.

عشقی از تاروپود وجودم، از اعماق روحم، از معراجم، از مرگم، از حیاتم، برای علو روحم، برای طیران به آسمان‌ها، به علی پناه می‌برم. هنگام تنهایی، درد، غم و شکست و مظلومیت به علی نزدیک می‌شوم و تشقی می‌کنم. انیس شب‌های تار من هنگام مناجات، همراه من در کوچه‌های پر پیچ و خم و تاریخ، مددکار من در نبردهای مرگ و حیات، آرزوگاه عالی‌ترین تجلیات روح من، برای **خلیفه‌الله علی‌الارض** شدن.

انیس تنهایی من، غمخوار من هنگامی که کوهی از غم مرا می‌شمرد، تسلی‌بخش قلب مجروح هنگامی که در آتش درد می‌سوزم، در طوفان‌های حوادث، در گرداب‌های خطر و نابودی، هنگامی که کشتی شکسته‌ی وجودم بر تخته سنگ‌های کینه و نفرت برخورد می‌کند، و باران تهمت و افترا بر من می‌بارد، در تاریکی ظلمت، که دیگر هیچ امیدی ندارم و همه‌ی راه‌ها کور شده است و دل به نیستی نهاده‌ام و فقط **توکل علی‌الله** قلبم را روشن کرده است، آن‌جا علی کشتیان کشتی شکسته‌ی وجود من است.

علی، علی، علی، چه بگویم؟ چگونه بگویم؟ چه‌طور نام تو را که بر قلبم گره خورده است، بر زبان آورم؟ چگونه عشق ازلی‌ام را به تو که در سراپه‌ی دلم نهان شده است و گوش نامحرم را جای پیغام ملکوتی او نیست، بازگو کنم؟ علی چه بگویم؟ که مرا ممکن است به شرک متهم کنند؟

اگر پرستش جز ذات خدا مجاز بود، بدون شك تو را می‌پرستیدم. تو تجلی خدایی، تو تجسم صفات خدا و معیارهای خدایی، تو خلیفه‌الله

علي الارضي، تو هدف انسانيتي، تو خدا نيستي؛ ولي وجود تو را جز خدا
پر نکرده است.

علي آرزوگاه راز و نیازهاي شبانه‌ي من، آه‌هاي سوزان
صبحگاهي من، ناله‌هاي دردآلود من زیر شکنجه‌ي ظلم، فریادهاي پر
خروش قلب سوزانم در ظلمت‌کده‌ي جهان...

گامگاهي که در محک تجربه قرار مي‌گیرم، در آتش درد مي‌سوزم،
خودخواهي، و مصلحت‌طلبي‌هاي من مي‌شود و فرو مي‌ریزد، در
سخت‌ترین تجربه‌ها قرار مي‌گیرم، و به کمک خدا پیروز مي‌شوم و
جهشي به جلو برمي‌دارم، آن‌گاه مي‌خواهم علي خود را ببینم. یکبار
مي‌بینم در این راه آن‌قدر جلوس، آن بی‌نهایت که از خود و از پیروزي
خود شرم‌منده مي‌شوم. در حالي که زانوهایم را در آغوش مي‌کشم، و
سرم را بر سینه‌ام خم مي‌کنم، و سیلاب اشک از چشمانم سرازیر مي‌شود
با شدیدترین تواضع احساس شوم و خجلت مي‌کنم و از برخورد با علي
مي‌گریزم.

آري چنین بود پانزده سال پیش که به زیارتش رفتم؛ اما از
کوچکي خود آن‌قدر خجل شدم که نتوانستم به او نزدیک شوم. مي‌سوختم،
اشک مي‌ریختم. بر دیوار صحن تکیه داده بودم و در عالمي دیگر سیر
مي‌کردم؛ ولي نمي‌خواستم و نمي‌توانستم که از آن به او نزدیک‌تر شوم. به
ضریحش وارد نشدم، به قبرش دست نسیایدم، درحالي که او در قلبم بود.
در وجودم بود، و عشق او با تاروپود وجودم، سرشته شده بود، ولي
احساس مي‌کردم که نمي‌خواهم به محضرش حاضر شوم. گویا فکر
مي‌کردم آن‌جا نشسته است، مثل خورشید مي‌درخشد و نور وجودش
فیضان مي‌کند؛ ولي نمي‌توانستم نزدیکش بروم و از وجودش استفاضه
کنم...

علي کسی که در اوج ادب و سخنوري، با سکوت خود سخن
مي‌گوید.

علي کسی که در ذرّۃ علم – انا مدینه‌العلم و علي‌بابها – است،
ولي با قلب مي‌فهمد و اشراق مي‌کند. علي قهرماني که نظیرش را عالم
ندیده است، رهبري که در مظلومیت‌اش مي‌توان حقانیت‌اش را شناخت.

چشمه‌ي جوشان عشق و محبت و عرفان که در ناله‌هاي
صبحگاهش، در فريادهاي نيمه‌شبش، در ميان نخلستان‌هاي خلوت
مي‌توان از او مستقيض شد.
آري اين علي است!

من در گذشته به قلب خود مغرور بودم، بزرگ‌ترين پناهگاه خود
را در عالم قليم مي‌دانستم، و فکر مي‌کردم که اگر در مقابل خدا در
صحراي محشر مورد عتاب قرار بگيرم، فقط قلب خود را عرضه مي‌کنم
و زمين و آسمان و فرشتگان مرا سجده مي‌کنند؛ اما واي بر من، چه
ورشکسته‌ام، چه ناچيز و ناتوانم، پرکاهي در عالم وجود که به قلب خود
اين قدر بنازد؟! هيئات ... هيئات ... اي علي به تو پناه مي‌آورم، قلب خود
را به تو مي‌دهم، تو مرا در مقابل خدای بزرگ شفاعت کن.

خدایا، در دنیای انسان‌ها، آدمی بزرگ‌تر و کامل‌تر و بهتر از علی(ع) نمی‌شناسم؛ ولی حتی او را در مبارزات حیات پیروزی نبخشیدی و حکومت عدل و دادش را زیر تازیانه‌های ظلم و ستم و فساد معاویه خرد کردی، و اجازه ندادی که نهال عدل و آزادی و انسانیت بشکفت و حکومت حق لااقل به دست علی، بر ظلمت و کفر و جهل و ظلم پیروز گردد... هیئات من چه می‌گویم؟ چه انتظار بی‌جایی دارم؟ چه آرزوهای شگفت، چه ادعاهایی عجیب!

خدایا آرزو داشتم که پرچم علی را بر فرق زمین بکوبم، پرده‌های چرکین و سیاه تهمت و حسد و حقد و دروغ و کینه و تزویر را که ستمگران تاریخ بر روی علی کشیده‌اند، پاره کنم و وجود پاک و درخشانش را با افتخار و عشق به تشنگان حقیقت و عدالت بنمایانم و انسانیت را در راه کمال به دور شمع وجودش جمع کنم.

علي نمونه اي نشان داد كه:

۱. در موارد تنهائي، از وراي قرن ها و كره ها و درياها، ما را به علي متصل مي كند در عالم تنهائي خود را در او مي يابيم، در عالم تنهائي با او به وجد مي رسيم.
 ۲. در موارد درد و غم و شكجه روي او را به ياد مي آوريم و تحمل دردها را بر ما آسان مي كند.
 ۳. در موارد مظلوميت، تهمت ها، افترا، شايعه، او را به ياد مي آوريم و آرامش مي يابيم.
 ۴. در عشق و ايمان به او توجه مي كنيم و از او روح مي گيريم و طلب همت مي كنيم.
 ۵. در فداكاري و جهاد و شجاعت او را مقتدا قرار مي دهيم و از او پند مي گيريم، و يا از او تجربه مي آموزيم.
 ۶. در مبارزه با ظلم و استقرار عدالت راه او را دنبال مي كنيم.
 ۷. در مقام شهادت، هنگامي كه ديگر زندگي براي زيستن تنگ مي شود و مرگ شرافتمندانه بر زندگي ننگين هزار بار ارجح است، او را به ياد مي آوريم و از او طلب همت مي كنيم.
- علي، زندگي اش، شهادتش، مكتبش و خاطره اش براي ما منبع خير و بركت است، به ما روح مي دهد، ما را به خدا نزديك مي كند، ما را به معراج مي برد و از او طلب همت مي كنيم.

علي با عشق تمام عبادت مي‌کرد، عبادت او رفع تکليف نبود، بلکه عاشق حقيقي بود. در يکي از جنگ‌ها تيري به پايش فرو رفته بود، نمي‌توانستند بيرون بياورند، در نماز چنين کردند و او متوجه نشد. سجده‌هاي طولاني که سجدگاهش از اشک مرطوب مي‌شد. هنگام وضوگرفتن مي‌لرزید، لرزش حقيقي وجودش را فرا مي‌گرفت.

علي هر شب بيدار است، با خدای خود راز و نیاز مي‌کند. براي علي رمضان و شوال یکسان است. علي يکه و تنها در میان تخلصان‌هاي فرات در نیمه‌هاي شب در مناجات مي‌گوید:

«اي خدای بزرگ به بهشت تو طمعي ندارم، از دوزخ تو نمي‌هراسم، من تو را مي‌پرستم، زیرا شايسته‌ي پرستش،^۱ اگر مي‌خواهي مرا بسوزان، و خاکسترم را به باد بسپار، همه را تحمل مي‌کنم؛ ولي يك لحظه مرا از خود دور مکن که نمي‌توانم تحمل کنم. من به تو عاشقم، من تاجرپیشه نيستم که در ازاي عبادت تو پاداش بخواهم.»

عده‌اي از مردم به اميد بهشت خدا را عبادت مي‌کنند و اين عمل تاجران است، برخي هم از ترس عقوبت دوزخ او را پرستش مي‌کنند و اين عبادت بردگان است – و گروه‌ي نيز خدا را براي ادای شکر عبادت مي‌کنند و اين عبادت آزادگان است.^۲

إِلَهِی مَا عِبَدْتُكَ طَعْنًا لِلْجَنَّةِ وَلَا خَوْفًا مِنَ النَّارِ بَلْ وَجَدْتُكَ مُسْتَعْنًا لِلْعِبَادِ.

ما رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا رَأَيْتُ اللَّهَ وَمَعَهُ وَبَعْدَهُ^۳

او در همه‌ي مظاهر وجود خدا را مي‌بيند.

لَمْ أَعْبُدْ رَبًّا لَمْ أَرَهُ^۴ خدایي را که ندیده باشم، عبادت نمي‌کنم.

آنان که گفتند حقيقت ندیدني است

در حیرتم که غیر حقیقت چه دیده‌اند^۵

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳ قرن از شهادت حضرت **علي ابن ابي طالب** (ع) رهبر بزرگوار بشریت می‌گذرد. نام او ذکر زبان‌ها و یاد او صفای قلب‌های دوستداران اوست. طول زمان و گردش روزگار نه تنها او را محو نکرد، بلکه روز به روز بر قدرت و عظمت بی‌نظیر او افزود.

شمع فروزانی بود که سرتا پا بسوخت تا جهانی را منور کند. در دامن محمد (ص) پیامبر بزرگوار ما پرورش یافت و اولین ندای عشق و پرستش را از زبان او شنید و در قلب پاک خود جای داد، در عالی‌ترین مرحله‌ی الهام در آغوش وحی رشد پیدا کرد، اولین کسی بود که به دعوت محمد (ص) مبنی بر پرستش خدای یگانه، لبیک گفت در حالی که هنوز ده و چند سالی از عمر او نگذشته بود. کشمکش‌ها و جنگ‌های فراوان بین خداپرستان و پیروان کفر و جهالت شروع شد و علی همه‌جا و همیشه سپربلا بود. در اقیانوس مرگ فرو می‌رفت تا به ساحل نجات برسد. شمشیر او حجتی قاطع علیه ستمگران و زورمندان بود و وجود او سپری آهنین در مقابل ظلم و فساد به شمار می‌رفت. پاکي و طهارت او سرمشق زهاد و فداکاري او راهنمای زبدترین سربازان صدر اول اسلام بود.

اسلام ندای آزادی و مساوات در داد و هدف پرستش را خدای یگانه معرفی کرد، بت‌های مصنوعی و خدایان ساختگی را درهم شکست، دست زورمندان و ستمگران را از دامن اجتماع کوتاه کرد و ارزش هر فرد را در علم و تقوای او قرار داد. منطق و استدلال ارائه داشت و تا آنجا که ممکن بود، با روشی متین پیش رفت و صاحبان عقل و فهم را به راه راست دعوت کرد. ولی در مقابل با کسانی که عقل خود را قربانی تعصب خشک کرده، قلب خود را غرق کفر و ظلمت کرده بودند، در مقابل زورمندانی که اجتماع را وسیله‌ی ارضای هوا و هوس خود می‌دانستند به مقاومت برخاست، به انسانیت منطق و استدلال عرضه کرد و در مقابل گردنکشان و ستمگران شمشیر ارائه داشت و دشمنان را یکی پس از دیگری منکوب کرد.

مکتب خداپرستی اسلام توسعه یافت و مدینه‌ی فاضله‌ای به وجود آورد که آرزو و آرمان انسان‌ها و متفکران بود. اگر چه مردم عادی آن روز ظرفیت چنین سیستمی را نداشتند و معنویت علویت اجتماع آن‌ها، بیش از ربع قرن نپائید؛ ولی همین یک دوره‌ی کوتاه از طلایی‌ترین دوره‌های ترقی و آزادی و مساوات به شمار می‌رود. **علی** رهبر بزرگوار که به وجود او افتخار می‌کنیم - در ایجاد این اجتماع مؤثرترین نقش را داشت و از پایه‌های اصولی و اساسی آن به شمار می‌رفت و از طرف **محمد** - بانی بزرگ این مکتب - به عنوان سر مشق و سمبل انسانی این مدینه‌ی فاضله معرفی شده بود.

رسالت **محمد**، با وفات او پایان یافت و وظیفه‌ی علی سنگین‌تر شد. تا مدتی که رسماً مسئولیت خلافت نداشت به کارهای عمرانی و آبادانی پرداخت و ثروت‌های بزرگ گردآورد و همه را وقف اجتماع کرد، و هنگامی که بر فشار مردم رسماً خلیفه شد، یک نمونه‌ی عالی و ایده‌آلی به جهانیان نشان داد که در تاریخ نظیر نخواهد یافت. درحالی که بر ثروتمندترین و بزرگترین امپراطوری‌ها حکومت داشت مانند کوچک‌ترین و فقیرترین مردم قلمرو حکومت خود زندگی می‌کرد. همه، و حتی بزرگ‌ترین بستگان خود را یکسان مشمول قانون قرار می‌داد. قانونی صادر نمی‌کرد مگر آن که شخصاً آن را به همه نشان دهد. با آن که شصت سال از عمر او می‌گذشت، در پیشاپیش همه‌ی لشکریان مبارزه می‌کرد و یک‌ه و تنها به صفوف دشمن می‌زد و از هیچ خطری نمی‌هراسید و مرگ در نظرش ناچیز می‌نمود. شبانگاه که سکوت و ظلمت بر همه‌جا دامن می‌گستراند، در میان نخلستان‌های کنار فرات به مناجات می‌پرداخت و جزر و زمزمه‌ی آب و ناله‌ی علی شنیده نمی‌شد، جز ستارگان آسمان و دیدگان علی، بیداری وجود نداشت، و با خدای خود راز و نیاز می‌کرد. راز عشق می‌گفت و می‌شنود، می‌گفت:

«خدای بزرگ به بهشت تو طمعی ندارم، از دوزخ تو نیز نمی‌هراسم و در راهی که می‌روم فقط عشق تو محرک من است. مرا بسوزان و استخوان‌هایم را در آتش عذاب بگداز؛ ولی مرا لحظه‌ای از خود دور مساز.»

او خود را خالصانه وقف خدای بزرگ کرده بود و این را وظیفه‌ی خود می‌دانست. در علو طبع، بخشش و محبت عشق و فداکاری، نویسندگی و سخنوری، قدرت و شجاعت، جنگ و ستیز، علم و تقوا برتر

از همه بود. در خانه‌ي خدا -كعبه- قدم به عرصه‌ي وجود گذاشت و در خانه‌ي خدا -مسجدكوفه- هنگام عبادت به شهادت رسید.
انجمن اسلامي دانشجويان شهادت اين رادمرد بزرگ را به همه‌ي
جهانيان و مخصوصاً دوستانِ بي‌رياي او تسليت مي‌گويد و همه را به
پيروي اين رهبر بزرگ تشويق مي‌نمايد.

بسم الله الرحمن الرحيم^۱
اي علي، اي علي، اي علي به من تهمت زدند. مرا محكوم مي‌کردند. به من فحش مي‌دادند. زيرا تو را دوست مي‌دارم.
اي علي، نمي‌داني كه چه جنايت‌ها كردند، چه ظلم‌ها، چه بدبي‌ها، كه همه را تحمل كردم. فداكاري مي‌كردم، باز هم فحش مي‌دادند، بدبي مي‌کردند.

يكباره به خود آمدم، ديدم كه در سرتاسر ايران به من بد مي‌گويند، حتي مؤمنين به خدا نسبت به من اهانتي مي‌كنند، مشكوك‌اند، مرا جنايتكار مي‌دانند، سبّ مي‌كنند، فحش مي‌دهند. مگر نه اين بود كه به فرمان امام در كردستان جنگيدم و دشمنان را قلع و قمع كردم. در مقابل فداكاري‌ها و جانبازي‌ها، در راه پاسداري از انقلاب، چگونه ممكن است كه ايران را از فحش و ناسزا پر كنند، و از زمين و آسمان تهمت و شايعه بسازند، مرا جلاد تَلَزَعْتَر^۲، جلاد كردستان بخوانند و حتي يك نفر در ايران از من دفاع نكند، همه سكوت كنند، گويي كه با سكوت خود، تهمت و شايعه‌ي دروغ را تصديق مي‌كنند.

به خود آمدم. ديدم كه همه بر قتل من كمر بسته‌اند، همه‌ي سازمان‌ها و احزاب مي‌خواهند مرا بکشند، هم‌روزه دوستان مرا به خاك و خون مي‌كشند، به خانه‌هاي آن‌ها مي‌ريزند، هر يك از دوستانم را بيابند يا مي‌كشند يا مي‌زنند يا اسير مي‌كنند. چرا اين‌طور است؟ زيرا من خواسته‌ام كه معيارهاي تو را پياده كنم، نتوانسته‌ام كه با سرنوشت ياران بي‌گناه بازي كنم، نتوانسته‌ام كه احساس تعهد و مسوليت وجداني خود را بكشم و در مقابل ظلم‌ها، و جنايت‌ها سكوت كنم.

شيعه‌ي علي از مرگ نمي‌ترسد. معيارهاي خدايي خود را در مذبحه ساستمداران قرباني نمي‌كند، و براي من زندگي ارزشي نداشت كه به خاطر آن اسارت فريبكاران و دغلكاران را بپذيرم و روح خود را بكشم، براي آن كه جسم خود را محافظت كنم.

اي علي، تو گفتي كه مرگ شرافتمندانه، هزار بار بر زندگي ننگين ترجيح دارد، و من نيز اين اعتقاد مقدس، همه‌ي وجودم آماده‌ي قرباني شدن كردم تا تسليم زندگي ننگين نشوم.

اي علي هنگامي كه جوان بودم از قهرمانان عالم لذت مي بردم، قهرماني هاي تو مرا فريفته بود. نبردهاي بدر و احد و خندق مرا به وجد مي آورد. هنگامي كه در خيبر را با يك دست مي كندي، ديگر از خوشحالي در پوست نمي گنجيدم.

اي علي، بزرگتر شدم، به علم و ادب پرداختم، علم تو و ادب تو مرا فريفت.

اي علي بزرگتر شدم، ايمان تو و عرفان تو مرا مبهوت كرد...
اي علي اكنون دردها و غم هاي تو مرا مسحور كرده است. درد و غم پيونيدي عميق بين من و تو به وجود آورده است كه در هر ضربان قلبم درد تو را احساس مي كنم، چه دردهاي كشنده اي. دردي كه تا مغز استخوان مرا مي سوزاند، دردي كه تو اسلام را بداني و بتواني پياده كني و سعادت انسان ها را تا مدين كني. آن گاه ببيني كه به دست فرصت طلبان به گمراهي كشيده مي شود و تو مجبور به سكوت باشي، اما قتل عام ها، جنايت ها، خيانت ها، ظلم و فسادها را در طول تاريخ ببيني و شكست اسلام را به دست خلفايي كه به نام اسلام خلافت مي كنند ببيني، انحراف را ببيني، راه حل را بداني و در حضور تو اسلام را قرباني كنند و تو ببيني كه رگ و پوستت را مي سوزانند. وجودت را قطعه قطعه مي كنند، فرزندان را قتل عام مي نمايند، طاغوت ها و فرعون ها به وجود مي آورند، قارون ها، گنج ها از خون ملت مي دوشند، بلع باعور ها، مردم را فريب مي دهند و آن چنان اجتماعي به وجود مي آورند كه در مساجد آن ها براي قرن ها تو را لعنت مي كنند و به تو و خاندان تو فحش مي دهند، آن هم در منابر و نماز جمعه ها. اي علي چه درد بزرگي است كه هنوز هم در جامعه ي اسلامي ما به تو اهانت مي كنند، ارزش تو را نمي فهمند، و هنوز استعداد درك تو را نيافته اند. چه درد بزرگي است كه تو شاهد سقوط اسلام باشي و نتواني عملي انجام دهی.

اي علي امروز هم تو را مي كوبند، حتي شيعةيان تو هم تو را مي كوبند، هر كسي كه راه تو را در پيش بگيرد مي كوبند، گويا مقدر شده است كه پيروان راستين تو بايد مثل تو لعن و نفرين شوند، تكفر شوند، كوبيده شوند و در زجر و شکنجه، در دنيايي از غم و درد به ملاقات خدا بروند، و آن قدر شکنجه ببيند كه هنگام شهادت فریاد بر آورند: «فزت و رب الكعبه»، به خدای كعبه آزاد شدم.

اي علي تشنه ي عدالتم. تو كجايي؟ نمي داني از ظلم و ستم كه به نام اسلام مي كنند. چه رنجي مي برم؟ خوش داشتم لحظه اي در كنار

عدالت بنشینم و دل دردمند خود را بر تو بگشایم و تو بین من و این همه مدعیان اسلام و مکتب حکم می‌کردی و داد مرا می‌ستاندی.

ای علی، جز عشق و فداکاری از وجود تراوش نکرده است، حسودان و توطئه‌چینان که از اعمال گذشته‌ی من نمی‌توانند نقطه‌ضعفی پیدا کنند، می‌گویند در آینده خواهید دید که او آدم تبهکاری است می‌گویند نشان خواهد داد که او جنایتکار است!

کسانی که خود یک‌قدم مثبت برنداشته‌اند، جز ریا و تزویر و تهمت و توطئه‌کاری نکرده‌اند، برای کوبیدن عمل صالح به چنین فریبی دست می‌زنند و مردم عادی را بدین وسیله می‌فریبند.

ای علی، من ناراحت ظلم و ستمی که بر من رفته و می‌رود نیستم، من خوشحالم که هم‌درد توام و این خود نعمتی است.

اما ناراحتم که چنین کسانی بر سرنوشت ملت من حاکم شوند، به نام اسلام حرف بزنند، خود را مکتبی بنامند و اسلام را ضایع کنند. و باید هزار و چهارصد سال دیگر صبر کرد تا شاید انقلاب دیگری به وجود بیاید که از این ناخالصی‌ها پاک باشد و دیگر نگران دسیسه و دروغ و سیاست‌بازی نباشیم.

ای علی، آرزو می‌کردم که بعد از هزار و چهارصد سال انقلاب اسلامی ما پیروز شود، حق و عدل مستقر شود، حکومتی نظیر حکومت تو برقرار گردد، عشق و محبت بین مردم انتشار پیدا کند، ایمان و عرفان در قلوب مردم جایگزین شود، طاغوت‌ها از بین بروند، انسان‌ها از همه‌ی قید و بندهای مادی و سیاسی و اجتماعی آزاد شوند، فقط در مقابل خدا سجد کنند، مدینه‌ی فاضله‌ای به وجود آید که دیگر استثمار و استعمار و دیکتاتوری و ظلم و فساد در آن نباشد، همه‌جا نور حق را ببینیم، از همه‌جا زمزمه‌ی سبحان الله و فریاد الله اکبر بشنویم، همه استعدادهای ما بشکفد، با همه‌ی توان، با اخلاص و ایثار برای خودسازی و سازندگی جامعه بکوشیم.

هنگامی که دشمنی حمله کرد، بی‌محابا به جنگ او برویم و به آسانی خود را قربانی این مکتب کنیم، و دیگر دغدغه‌ی خاطر و وسوسه‌ای نماند اما ای خدا، با کمال تعجب می‌بینم که ظلم و ستم به نامی دیگر رخ می‌نمایند، ریا و فریب و دروغ در لباس زهد و تقوا خود را می‌آراید تا جامعه را تسخیر کند. افرادی ناچیز و بی‌تقوا با تهمت و شایعه، شیعیان راستین علی را می‌کوبند تا از صحنه خارج کنند.

اي علي، به لبنان رفتم تا با محرومين و مستضعفين آنجا انيس و هم‌درد باشم. عده‌اي كه لباس دين به تن كرده بودند مرا دشمن مي‌داشتند، از علم و تواضع و فداكاري و استعدادهاي من وحشت داشتند، مرا متهم مي‌كردند كه يا جاسوسم يا بهايي؛ زيرا ممكن نيست كه كسي با اين همه علم و اين همه امكانات و مقام و زندگي خوب امريكا را رها كند و با كمال تواضع، در كمال فقر، بدون هيچ پاداشي، در دامن خطر در جنوب لبنان با فقرا هم‌نشين و هم‌درد باشد. از نظر آن‌ها بايد دليل ديگر وجود داشته باشد. لايد زير كاسه نيم‌كاسه‌اي است! خدايا چه بگويم؟ چگونه به درگاه تو استغاثه كنم؟ كه عده‌اي مرا اين‌چنين لعن و نفرين كنند. درحالي كه با هم‌هي وجود براي كمك به آن‌ها آمده‌ام و از زندگي و همه مزايای شیرین آن، گذشته‌ام، و زن و فرزند را فدا کرده‌ام، در گوشه فقر و گمنامي در دامن خطر، در ميان طوفان‌هاي تهمت و ناسزا مي‌خواهم خدمتي به شيعيان محروم تو كنم. آنجا نيز اين‌چنين مرا استقبال مي‌كنند، و بر دل دردمندم نمك مي‌پاشند.

اي علي، در لبنان موسي‌صدر را ديدم كه با اخلاص و ايتار براي محرومين كار مي‌كرد و در دلش درد زجرديدگان موج مي‌زد، ديدم كه شيعيان تو را متحد مي‌كند، به آن‌ها قدرت مي‌دهد، به آن‌ها شخصيت مي‌دهد. هويت تاريخي آن‌ها را زنده مي‌كند، تشيع را كه براي آن‌ها عقده‌ي حقارت به جايگاه انقلابي خود برمي‌گرداند و مكتب سرخ تشيع را رواج مي‌بخشد، و در سايه‌ي شهادت و فداكاري ارزش و هويت تاريخي شيعه به او باز مي‌گردد. جواناني كه غرب‌زده بودند، خدا را نمي‌شناختند، هم‌هي وجود خود را تسليم دشمنان كرده بودند، يكباره زنده مي‌شوند، صور اسرفيل در آن‌ها دمیده می‌شود، جاني تازه می‌گیرند و فرياد اعتراض عليه رژيم طاغوتي برمي‌دارند. انقلابي بزرگ درمي‌گيرد، جوانان با عشق و شور و شوق به استقبال شهادت مي‌روند و مردمي زنده و متحرك قدم در مرحله‌ي حيات مي‌گذارند كه حركتي عظيم و اجتماعي و تاريخي را پي‌ريزي مي‌كنند. مي‌بينم كه موسي‌صدر چگونه حيات و هستي خود را وقف شيعيان و محرومان كرده است، و با چه نيروي خدادادي اين حركت عظيم تاريخي را هدايت مي‌كند. اما با كمال تأسف شاهدیم كه باران تهمت و افترا از همه اطراف بر او مي‌بارد. و اين نواده‌ي تو را مي‌كوبند، لعن و نفرين مي‌كنند، و بزرگ‌ترين گناهي كه بر من مي‌شمرند اين است كه چرا از او حمايت مي‌كنم!

اي علي، وضع بر من سخت شد، همه درندگان دندان تيز کردند که مرا بدرند، همهي صيادان اجتماع دام انداختند که به دام بياندازند، همهي توطئه‌گران فاسد براي نابودي من شروع به غيالت کردند، نقشه‌ها ريختند، دسيسه‌ها طرح کردند. و من، هنگامي که خود را کشته يافتم، به سيم آخر زدم، تصميم گرفتم که علي‌وار در برابر جباران با فريادي سخت طنين انداز کنم و تا زنده‌ام آزاد باشم و جز خدا نپرستم. در مقابل هيچ قدرتي تعظيم نکنم و هيچ حقي را فدائي مصلحت ننمايم و آزادي و شرف خود را به رندگي نفروشم. اين‌چنين کردم. به گرداب‌هاي خطر فرو رفتم، طوفان‌هاي سخت مرا به هر طرف پرت کرد. در ميان امواج مرگ غوطه مي‌خوردم. گاهي زير امواج دفن مي‌شدم، گاهي بالا مي‌آمدم و چشمانم به آسمان و ستارگان مي‌افتاد که هنوز مي‌درخشند. باز هم مي‌گفتم:

«اي خدای جز تو نمي‌خواهم، جز تو به راهي نمي‌روم، جز تو نمي‌گويم، دنيا را سه‌طلاقه کرده‌ام و از راه خود برنمي‌گردم، دست از حق برنمي‌دارم. الله، الله من به مکتب خود پاي‌بندم.»
موجي ديگر مرا پائين مي‌برد. ديگر چشمک ستاره‌اي را نمي‌ديدم و امواج خروشان مرا مي‌ربود و اين رقص عاشقانه آن‌قدر ادامه مي‌يابد تا روزي در زير امواج سهمگين مدفون شوم و به سوي خدای خود بازگردم.^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الصلواتُ وَالسَّلَامُ عَلَي سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

ماه مبارك رمضان است و ماه خداست و ماه ذكر. از اين نظر مي‌خواستيم كه در مطلع سخنم چند كلمه‌اي درباره‌ي ذكر بگويم، شما مي‌دانيد كه در مكتب مقدس ما، علاوه بر آن كه انسان را از نظر نظري و تنويري تربيت مي‌كند، از نظر تربيتي، تربيتي نيز را به او نشان مي‌دهد. اسلام ما مكتبي نيست كه فقط با يك مشت فرمول و كتاب و تنويري بخواهد انسان‌ها را راهنمايي كند، بلكه با اقسام راه‌هاي علمي و تربيتي اين انسان را مي‌سازد. نماز ما و روزه‌ي ما در اين ماه مبارك، نمونه‌اي بسيار مؤثر و عميق براي همين تربيت عملي است.

شما مي‌دانيد كه يك پزشك به مضار الكل آگاهي كامل دارد. علم دارد؛ اما متأسفانه الكل مي‌نوشد، با آن كه مي‌داند براي سلامت او مضر است. علت آن است كه از نظر تربيتي نمي‌تواند نفس خود را به زير كنترل و اراده‌ي خود درآورد. بنابر اين مي‌بينيم كه علم و آگاهي نظري كافي نيست، بايد يك تربيت نفسي هم وجود داشته باشد. آن علومي را كه در كتب مي‌خوانند و ياد مي‌گيرند، براي سرنوشت انسان‌ها كافي به حساب نمي‌آيد. بين مثال‌هاي مختلفي كه مي‌زنند - به خصوص براي جوانان - مثال فوتبال است. يكبار ممكن است كه شما در كنار زمين بنشينيد و به بازي ديگران نگاه كنيد و بدانيد كه هر يك از بازيكنان چه نقشي به عهده دارد و چگونه بازي مي‌كند؛ اما اگر كسي بخواهد سال‌هاي دراز در كنار زمين بنشيند و بازي ديگران را نظاره كند، خود او هيچوقت فوتباليست نمي‌شود، مگر آن كه خودش وارد بازي شود، بازي

کند، درپیل کند، به زمین بخورد و در خلال تجربه‌ی علمی این بازی را می‌آموزد.

خیلی چیزها در طبیعت هست که انسان باید در خلال تعلیم و تربیت آن را بیاموزد. از روی کتاب، از روی نوشته در داخل مدرسه کافی نیست. نمونه‌های بزرگ دیگری است که اینچنین است و طبیعت بشری طوری ساخته شده است که انسان را برای تربیت آماده می‌سازد. برای این تربیت باید بگونه‌ی عادت برای انسان به وجود بیاید که آن را طبیعت ثانوی می‌گویند. برای شما مثالی می‌زنم:

فرض کنید يك طفل كوچك كه طبیعتش همان فطرت و طبیعت اسلامی است، از فساد و ظلم و دروغ به دور است. بنابراین می‌بینیم که در اوان کوچکی این طفل نمی‌تواند دروغ بگوید، این طفل قادر نیست که کسی را اذیت و ایذا کند. می‌بینید که مثلاً طلبکاری به در خانه می‌آید و صاحب خانه پول ندارد که به طلبکار خود بدهد. طلبکار در می‌زند. بچه در را باز می‌کند و طلبکار از بچه درخواست می‌کند که به پدرش خبر دهد که طلبکار آمده است. این بچه کوچک نیز که فطرتش همان فطرت اسلامی است پیش پدر می‌آید و می‌گوید طلبکاری است که به در خانه آمده است. پدر که می‌خواهد از دست طلبکار بگریزد، به این طفل کوچک می‌گوید: «برو به طلبکار بگو که پدرم نیست»، یعنی اولین دروغ را بر دهان این طفل می‌گذارد؛ اما این طفل که هنوز طبیعتش با دروغ آشنا نشده است، به در خانه می‌رود و می‌گوید: «پدر می‌گوید که بگو نیست»، یعنی که هست. نمی‌تواند دروغ بگوید. آن‌گاه پدر از این طفل عصبانی می‌شود، او را ممکن است تنبیه کند و با زور این صفت کذب را بر قلب پاك كودك تحمیل می‌کند و آرام‌آرام این كودك پاك با دروغ و فساد انس می‌گیرد، یا تربیت می‌شود. آن‌چنان ساده نیست که بتوان فطرت آدمی را به سادگی از این طرف یا به آن طرف سوق داد. باید تربیت‌اش کرد، ممکن است از راه غلط باشد یا از راه صحیح.

اسلام ما در صدد است که این انسان را به راه صحیح آن‌چنان تربیت کند که دروغ نگوید، فساد نکند، ظلم به راه نیاندازد، حق دیگری را نخورد. و برای این کار عبادات در اسلام بزرگترین نقش را بازی می‌کند که هم‌چنان که گفتم، همین روزه در ماه مبارك رمضان از بهترین نمونه‌های این تربیت نفسانی است. این انسان را آن‌چنان قوی می‌کند و می‌پروراند که برخلاف هوا و هوس خود، برخلاف خواسته‌های خود، آن‌چنان اراده او قوی می‌شود که حبّ ذات را و شکم را و احساسات و

شهوات را به زیر پا می‌گذارد و اراده‌ی روحانی خود را بر همه‌ی خواسته‌های نفسانی مسلط می‌نماید. بنابراین این روزه که در این ماه مبارک دوستان ما با آن انس می‌گیرند، یکی از راه‌های تربیتی است که این انسان را می‌سازد تا در مقابل مشکلات بتواند مقاومت کند.

مقاومت کار سختی است. آن کسانی که به زیر شکنجه در زندان‌های طاغوت یا برای مدت‌های دراز زجر و شکنجه دیده‌اند، آن‌ها می‌دانند که در مقابل شکنجه‌های کسانی می‌توانند مقاومت کنند که اراده‌ی قوی داشته باشند، بتوانند بر خواسته‌های خود مسلط شوند. یکی از ساده‌ترین طرقی که در شکنجه‌های سال‌های پیش متداول بود زندانی را برای روزهای متمادی تشنه و گرسنه می‌داشتند تا آن‌جا که طاقتش به سر می‌آید، یکباره او را بر سر سفره رنگین وارد می‌کردند که از همه نوع طعام بر سر سفره حاضر بود. این زندانی اگر اسیر شکم بود، به سرعت تسلیم می‌شد و آن‌چه را که از او می‌خواستند می‌گفت. اما کسانی می‌توانستند در مقابل این خواسته‌ی شکم مقاومت کنند که دارای سابقه و تجربه بودند. کسانی که روزه گرفته‌اند و این تربیت نفسی را تجربه کرده‌اند، به سادگی در مقابل دشمن تسلیم نمی‌شوند و مقاومت می‌کنند. نمونه‌های آن بسیار زیاد است. به طوری که می‌بینید مؤمنین و آن کسانی که نفس خود را تربیت کرده‌اند، در مقابل خواسته‌های شیطانی این زندانیان چه مقاومت‌ها از خود بروز داده‌اند و اراده‌ی خود را به حب‌ذات و منافع شخصی ترجیح داده‌اند.

یکی از اصول تربیتی در اسلام ذکر است. ذکر، تسبیحی را که به دست دارید و هم‌روژه **لا اله الا الله ، الحمد لله ، سبحان الله** و ذکرهای دیگری را می‌گویید، یک مظهر و نمونه‌ای است که از یک ذکر. این ذکر یکی از اصول تربیتی است که می‌خواهد قلب این انسان را، روح انسان را پاک کند و این انسان را محل تجلی صفات خدایی قرار بدهد و او را چنان تربیت کند که **خليفة الله علي الارض** باشد، جانشین خدا بر زمین گردد. آیه‌های زیادی در قرآن برای ذکر آمده است.^۱ یکی از این آیه‌ها را برای شما می‌خوانم. در یک‌جا می‌فرماید:

وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لِّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ^۲ و در جای دیگر:
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا^۳

برای آن که سعادتمند و رستگار شوید خدای بزرگ را به مقدار خیلی زیاد ذکر بگوئید. خدای را فراموش نکنید. آیهی دیگری است در سورهی آل عمران که بیشتر تکیه کلام من بر آن است:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النَّالِبَاتِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.

در این آیه نکتهی مهمی را بیان می‌فرماید، که کسانی که خدای را ذکر می‌گویند، درحالی که ایستاده‌اند یا نشسته‌اند و یا حتی خوابیده‌اند، و بعد شرح می‌دهد که اینان چه کسانی هستند. اصولاً هنگامی که دربارهی ذکر صحبت می‌کنیم و برای اکثر دوستان ما کاری متداول است، به طور خلاصه و مختصر می‌توانیم سه نوع ذکر را در نظر بگیریم:

یک نوع ذکر، ذکر زبانی است، کسانی که تسبیح به دست می‌گیرند و خدا را ذکر می‌گویند. سی‌وسه‌بار، یا صدبار بعد از نماز **سبحان الله** می‌گویند. اما ممکن است در دل خود غافل باشند، یعنی فکر آنها و دل آنها متوجه جای دیگری است؛ ولی زبان آنها ذکر می‌گوید. این یک نوع ذکر است که آن را می‌توان ذکر زبانی نامید.

نوع دوم ذکر، ذکر است که نه فقط زبان ذکر خدا می‌گوید بلکه قلب نیز متوجه خداست. هنگامی که **سبحان الله** می‌گوید قلب او به سمت خدای بزرگ متوجه می‌شود و با تمام وجود خدای را تسبیح می‌گویند. این ذکر، ذکر بسیار قوی‌تری است از نوع اول که ذکر زبانی بود.

قسمت سوم از ذکر که می‌خواهم آن را بیشتر تشریح کنم، ذکر است که همه‌ی وجود انسان تسبیح خدا می‌شود. این انسان آئینه‌ی تمام‌نمای خدا می‌شود و هرچه می‌کند، هر عملی را که انجام می‌دهد حتی خوابش، نه فقط راه رفتنش، نه فقط مبارزه‌اش، حتی استراحتش و خوابش، نوعی تسبیح به درگاه خدای بزرگ به حساب می‌آید. آیه‌ای را که برای شما تلاوت کردم **الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ**، کسانی که خدای بزرگ را ذکر می‌گویند **قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ**، چه در حال ایستاده و چه در حال نشسته و استراحت و چه در حال خواب، گویای همین نوع ذکر است. توجه کنید، اگر مفهوم از ذکر ذکر زبانی بود که انسان باید با **سبحان الله** و **لا اله الا الله** ذکر خدای را بگوید، مسلماً در خواب عملی

نمی‌شد؛ زیرا در خواب شعور آدمی خفته است و بنابراین این آدم نمی‌تواند در خواب خدای را ذکر کند. اما آیه‌ی قرآنی می‌فرماید برای این نوع از انسان‌ها حتی خوابشان ذکر خداست؛ یعنی حتی در حالت خواب خدای را ذکر می‌گویند، گویان که زبانش خفته است و ذکر نمی‌گوید؛ اما هم‌همی وجودشان را ذکر خدای فرا گرفته است.

از این نظر می‌بینیم که مسئله‌ای بسیار عمیق است و فقط به مسئله اداء لغت و به راه زبان منحصر نمی‌شود، بلکه ممکن است به جایی برسد که يك انسان هم‌همی وجودش، سرتاسر حیاتش ذکر خدای باشد و آن چیزی برای ما هدف است و مقدس است که به این درجه‌ی سوم برسد؛ یعنی انسان به جایی می‌رسد که دیگر خود را احساس نمی‌کند، آنچه را که احساس می‌کند فقط خدای بزرگ است. دیگر بین او و خدا جدایی نیست؛ زیرا در مسئله‌ی جدایی باید خود را و خدا را و اختلاف بین خود و خدا را تشخیص دهد؛ اما انسان، آن انسانی که **خليفة الله علي الارض** می‌شود و هم‌همی وجودش را خدای بزرگ پر می‌کند، دیگر خود را نمی‌بیند، خود را فراموش می‌کند، دیگر خودی وجود ندارد. چنین انسانی که سرتاپای وجودش را خدای فرا گرفته است، حتی خوابش ذکر به حساب می‌آید، حتی استراحتش ذکر خداست.

اصولاً باید بدانیم که چرا قرآن کریم و رسالت اسلامی ما تا این‌قدر به ذکر خدای بزرگ تأکید می‌کند. ذکر چه مفهومی دارد؟ ذکر به این معناست که صفات عالی‌همی خدا را تسبیح کنیم. صفات خدا چه صفاتی هستند؟ عدل و عدالت، حق و حقیقت، جلال، جمال، رحمان، رحیم، خلاقیت و ... اینها صفات خدای بزرگ هستند، که این انسان می‌گوید که خدای منزّه است، پاك است، خدای بزرگ رحمان است، رحیم است، این صفات خدایی را بازگو می‌کند. چرا بازگو می‌کند؟ زیرا می‌خواهد به این دنیا و به این خلقت بگوید و بفهماند که خالق کائنات چنین خدائست تا طاغوت را نپرسد، شیطان‌ها را رها کند و در مقابل هیچ‌چیز و هیچ‌کس سر تسلیم فرود نیاورد و فقط و فقط در مقابل خدای بزرگ سجده کند.

بنابراین ذکر يك شعار است که هم‌همی خلقت و عالم، تسبیح خدای بزرگ می‌گویند که این خدای منزّه است، رحمان است، رحیم است و دارای يك چنین صفاتی است. این شعارها انسان را به وی این حقایق می‌راند و این صفات خدای را به عنوان معیار بزرگی برای زندگی انسان‌ها معین می‌کند تا هر کسی در زندگی خویش بداند که به چه راهی باید برود.

بنابر این مفهوم از ذکر تسبیح خدای بزرگ است تا آنجا که این صفات خدایی بر وجود این انسان منعکس شود و دست و پای آدمی و وجود آدمی این صفات خدایی را در مرحله‌ی عمل پیاده کند. خلاصه این انسان آئینه تمام‌نمای خدای باشد و آنچه را که انجام می‌دهد عدل باشد، حق باشد، حقیقت باشد، رحمت باشد.

بنابر این می‌بینیم که هدف از ذکر شناختن خداست، بزرگ داشتن خداست. قرآنی که دو سوم آن درباره‌ی خدای بزرگ سخن می‌گوید، سعی می‌کند که این انسان را نیز به جایی برساند که همه‌ی وجودش از چنین خدایی پر شود و این صفات خدایی، این معیارهای خدایی، بر همه‌ی اعمال این انسان منعکس شود آنجا که این انسان نتواند دروغ بگوید، نتواند فساد به راه بیاندازد، نتواند بر کسی ظلم روا بدارد، همه وجودش را خدا و صفات خدایی پر کند، جز خدا نخواهد، جز خدا به دنبال کسی نرود، همه‌ی وجودش **فی سبیل الله** باشد، این هدف خلقت است، این هدف رسالت اسلامی است، هدف این ذکر که این صفات خدایی را در ذهن آدمی و در قلب آدمی زنده می‌کند تا این انسان، این شعارها را جذب کند و به دنبال آن برود و خود را برای این صفات‌ها تربیت کند و به جایی برسد که سراپای وجودش تسلیم خدا باشد. و این چنین انسانی را **خليفة الله علی الارض** یا نماینده‌ی خدای بزرگ بر زمین می‌گوییم، و این انسان برای ما مقدس است.

برای شما می‌خواهم نمونه‌ای ذکر کنم؛ نمونه از انسان‌هایی که همه‌ی وجودشان را خدای بزرگ پر کرده است، هر چه بر آن‌ها بگذرد، و خدای بر آن‌ها بپذیرد با میل و رغبت آن را قبول می‌کنند. صحنه‌ی کربلا و روز عاشورا را تصور کنید. تصور کنید، حسین (ع) را در آخرین لحظات حیات، هنگامی که بر خاک داغ کربلا بر زمین افتاده است و سیلاب خون از سرتاسر بدنش جاری است و دیگر طاقت ندارد که از زمین برخیزد و با دشمنان خویش مبارزه کند، از همه حلقه‌های زره‌اش خون جاریست، تنها قدرتی که در بدن او وجود دارد کلماتی است که به آرامی بر لبان مبارکش می‌گذرد. او را محاصره کرده‌اند. شهر جلا و دیگران آماده هستند که او را به شهادت برسانند. یکی از اعراب می‌بیند که لبان مبارکش حرکت می‌کند، حس کنجکاو و تحریک می‌شود که ببیند این مرد بزرگ در آخرین لحظه‌ی حیات چه می‌گوید. خود را به او نزدیک می‌کند تا سخنان آخرین را بشنود. امام حسین در آخرین لحظات حیات با خدای خود مناجات می‌کرد، ذکر می‌گفت:

إلهي رضا بقضائك ، صبراً علي بلائك ، تسليماً لأمرك ، لا معبود
سواك يا غياث المستغيثين

مردی که این همه زجر و شکنجه دیده است، هفتاد و دو نفر از
بهترین یاران و اصحابش در مقابل دیدگانش به خاک و خون در
غلطیده‌اند، خیمه‌هایش در مقابل دیدگانش مورد هجوم دشمن قرار گرفته
و به آتش کشیده شده، تمام این مصیبت‌ها را تحمل کرده است و همه را
دیده و این‌چنین با خدای خویش راز و نیاز می‌کند:

«که ای خدای بزرگ، آنچه را که تو بر من پذیري من به آن
راضی و خوشنودم خدای را شکر می‌کنم آن چیزی را که در قضا و قدر
تو بر من پذیرفته است من تسلیم اراده‌ی تو هستم. من جز اراده تو چیزی
نمی‌خواهم و جز تو معبودی ندارم تو را می‌پرستم و تو معبود منی و به
هیچ‌کس جز تو روی نمی‌آورم»

در آخرین لحظات حیات این‌چنین مناجات و این‌چنین ذکر از
زبان مبارکش خارج می‌شود. نشان می‌دهد که این انسان سرتاپای
وجودش را خدا پر کرده است، جز خدا را نمی‌بیند و جر خدا نمی‌خواهد.
این‌چنین انسانی است که حتی خوابش عبادت خداست، ذکر خداست؛ زیرا
سرتاسر وجودش آئینه‌ی تمام‌نمای خداست و صفات خدایی در وجود او
تجلی کرده است. بنابراین آنچه را که می‌کند و آنچه را که می‌گوید و
آنچه را که در زندگی عمل می‌کند، همه خواسته‌ی خداست.

امام جعفر صادق^(ع) نیز بیانی دارد بسیار شیوا در همین زمینه شاید
بدانید که در محضر امام جعفر صادق^(ع) بزرگترین کلاس‌های درس
تشکیل می‌شد که شش‌هزار دانشجو در آن جمع می‌شدند که از بزرگترین
دانشمندان زمان بودند. یکی از آنها **جابر ابن حیان** بود و **جابر ابن حیان**
بزرگترین شیمی‌دان زمان خود به حساب می‌آمد. کسی است که
اسیدنیتریک و بعضی از ادویه شیمیایی را کشف کرده است و او را پدر
علم شیمی دنیا می‌نامند. این مرد بزرگ در عین تسلط به علوم و شیمی و
فیزیک از نظر روحانی و معنوی نیز به درجات اعلایی رسیده بود. یک
روز به محضر امام **جعفر صادق^(ع)** جابر ابن حیان می‌گوید:

«ای اما من از خدای بزرگ می‌طلبم و آرزو می‌کنم که مرا
همیشه فقیر و مریض نگاه دارد.» پرسیدند که چرا چنین آرزویی
می‌کنی؟

جابر ابن حیان می‌گوید: «زیرا فقیر و مریض همیشه به فکر خدا هستند، همیشه ذکر خدا را می‌گویند و بنابراین قلب آن‌ها و روح آن‌ها همیشه از ذکر خدا انباشته شده است. بنابراین از خدا می‌خواهم که مرا فقیر و مریض نگاه دارد که همیشه ذکر خدا بر زبانم باشد.»

امام جعفر صادق (ع) در مقابل این مرد روحانی بزرگ، جابر ابن حیان می‌فرماید ای جابر من از خدای بزرگ نمی‌خواهم که حتی آرزویی این چنین کنم، یعنی نمی‌خواهم که آرزویی این چنین را بر اراده‌ی خدا تحمیل کنم. هرچه را که خدای بزرگ بر من بیسندد، من راضی و خوشنود هستم. اگر می‌خواهد مرا مریض و فقیر کند، راضی و خوشنودم. اگر می‌خواهد به حالت دیگری درآورد، باز هم راضی و خوشنودم و نمی‌خواهم که اراده‌ی خود را بر اراده‌ی خدای بزرگ تحمیل کنم. من تسلیم او هستم، سرتاپای وجودم تسلیم خداست.»

چنین کسی است که حتی خوابش ذکر خدا و عبادت خدا به شما رمی‌آید و این افراد کسانی هستند که بر جهان و بر وجود خود تسلط کافی دارند. آن‌چه را که اراده می‌کنند قادرند که انجام دهند؛ زیرا اراده‌ی آن‌ها اراده‌ی خداست. جز اراده‌ی خدا اراده‌ای نمی‌کنند؛ خواسته‌ای ندارند؛ یعنی بین اراده‌ی آن‌ها و اراده‌ی خدای بزرگ هماهنگی به وجود آمده است، یکسان شده است. بنابراین آن‌جا که اراده می‌کنند، خدای بزرگ نیز اراده‌ی آن‌ها را قبول می‌کند و امر آن‌ها عملی می‌گردد.

داستانی این بین عرفای ما که آموزنده است. می‌گویند که عطار —عارف بزرگ ایران ما— شغلش عطاری بود؛ یعنی دوا و ادویه می‌فروخت و متخصص شیمی و ادویه بود، و دکان بزرگی داشت و سخت به این ادویه‌فروشی علاقه داشت و دکان خود را به ترتیب بسیار جالبی آراسته بود. یک روز درویشی در جلوی دکان او ظاهر می‌شود. هنگامی که عطار را می‌بیند، در وجود عطار استعدادی بزرگ را حس می‌کند، آن‌گاه در بیرون دکان می‌ایستد و خیرمخیره به این عطار می‌نگرد. عطار که گامگاهی به بیرون دکانش متوجه می‌شد. این درویش را می‌بیند که خیرمخیره به او می‌نگرد. پس از چنربار که به او متوجه می‌شود، عطار عصبانی می‌شود، اعصاب خود را از دست می‌دهد و با عصبانیت به این درویش می‌گوید که از حال من چه می‌خواهی که این چنین خیرمخیره به نگاه می‌کنی؟ درویش می‌گوید:

«فکر می‌کنم که هنگامی که روح تو می‌خواهد از بدنت خارج شود با این عشق و علاقه‌ای که به این دواخانه و به این داروها داری،

چگونه قادري که بميري؟ چگونه قادري که جان به جاندار تسليم کني؟
زيرا هرچه قدر که علاقه‌ي انسان به اين دنيا زايدتر و شديدتر باشد،
سخت‌تر مي‌ميرد.»

عطار در مقابل اين سؤال عصباني مي‌شود و به اين درويش فرياد
برمي‌آورد که من همان‌طور مي‌ميرم که تو مي‌ميري.
درويش ليخندي مي‌زند و مي‌گويد محال است، تو به هيچ‌وجه قادر
نيستي که مثل من بميري!

عطار تاکيد مي‌کند که نخير، همچنان مي‌ميرم که تو مي‌ميري.
اين درويش کوله‌پشتي خود را که بر پشت داشت در کنار خيابان
بر زمين مي‌گذارد و سر خود را بر روي کوله‌پشتي مي‌نهد و مي‌خوايد و
فوراً مي‌ميرد، جان به جاندار تسليم مي‌کند. عطار اول فکر مي‌کرد که
اين مرد شوخي مي‌کند، بازي مي‌کند، ولي کم‌کم متوجه شد که نه راست
مي‌گويد، بيرون رفت و اين درويش را تکان داد و ديد که نه، جان به
جاندار تسليم کرده است. انساني که تا اين درجه حيات خود و جسم و
روح خود را در کنترل داشته باشد که بتواند يك لحظه تصميم بگيرد و
جان به جاندار تسليم بکند. عطار منقلب مي‌شود و دکان خود را و ادويه
را و همه‌چيز را رها مي‌کند و سر به بيابان مي‌زند و مدت سي‌وسال اين
طرف و آن طرف کسب علم و فيض مي‌کند. و نتيجه آن که بزرگ‌ترين
عارف و فيلسوف زمان خويش مي‌گردد، که تمام اين‌ها از نفس درويشي
است که اين‌چنين خودباخته است و اين‌چنين بر وجود خود و بر حيات
خود سيطره دارد.

هستند اين انسان‌هايي که نه فقط شکم خود را بلکه حيات خود را،
همه‌ي وجود خود را تحت کنترل دارند. من ديده‌ام کساني را که حتي قلب
خود را از کار مي‌اندازند. تصميم مي‌گيرد، اراده مي‌کند، مي‌خوايد و
قلبش براي مدتي از کار مي‌افتد. يکي از اين دوستان ما بود که براي
پزشکان امتحان مي‌کرد و اين پزشکان گوشي مي‌گذاشتند و مي‌ديد
..... قلب او تکان نمي‌خورد و راستي به جايي رسيده بودند که اين
مرد مرده است. و بعد اراده مي‌کند، قلب خود را دوباره به کار مي‌اندازد.
هستند چنين کساني در حيات بر قلب خود، بر شکم خود، بر اراده‌ي خود،
بر سرتاسر وجود خود کنترل دارند، سيطره دارند، اسير جسم خود
نيستند، بلکه جسم آن‌ها اسير اراده‌ي آن‌هاست، در دست اراده آن‌هاست،
تسليم اراده‌ي آن‌هاست و اراده‌ي چنين انسان‌هايي با اراده‌ي خدای بزرگ
هماهنگ شده است، خواسته‌ي ديگري ندارند.

یادم هست روزگاری که بچه بودم و در فلسفه تعمق می‌کردم، با خود می‌گفتم که این مرد بزرگ، این روحانی عالی‌قدر که دعایش نزد خدای بزرگ پذیرفته است، چرا دعا نمی‌کند که این طاغوت سرنگون شود، یا فلان مرد کثیف بمیرد، یا خواسته‌های دیگری از این قبیل. آن روزگار فکر می‌کردم که اگر این مرد بزرگ دارای چنین قدرت روحی باشد باید همه‌ی قدرت روحی خود را به کار بیاندازد تا همه‌ی طاغوت‌ها و شیطان‌ها و افراد ناباب را سقط کند، بکشد، نابود کند و نمی‌فهمیدم که چرا چنین آرزوها و دعاها نمی‌کند. پیش خودم می‌گفتم که این مرد بزرگ که این قدر اراده و قدرت دارد، چرا اراده نمی‌کند که یکباره همه‌ی پول‌های بانک پیش او بیاید و این پول‌ها را بین فقرا تقسیم کند. اینها خواسته‌ها و تفکراتی بود که در بچگی برای من رخ می‌داد. اما بعد به خوبی دریافتم که چنین انسان‌هایی که به این درجه‌ی روحی و اراده رسیده‌اند، اراده‌ی آن‌ها با اراده‌ی خدای بزرگ هماهنگ می‌شود. آن‌ها دیگر روی هوا و هوس و روی خواسته‌های بچگانه عمل نمی‌کنند. آن‌ها براساس سنت خدای بزرگ و براساس قوانین خلقت و آنچه را که خدای بزرگ پذیرفته است، خود را هماهنگ می‌کنند و به آن خوشنود می‌شوند. امام حسین^(ع) می‌توانست دعا کند و **ابن‌سعد** و **ابن‌زیاد** را در هفتاد هزار لشکرش را در يك لحظه سقط کند؛ اما حسین^(ع) نمی‌خواهد اراده‌ای به غیر از اراده‌ی خدای بزرگ داشته باشد، می‌تواند و نمی‌خواهد خواسته‌های برخلاف سنت خدایی داشته باشد، همه‌ی وجودش اراده‌ی خداست، همه‌ی فطرت طبیعتش آئینه‌ی تمام‌نمای اراده‌ی خدایی است. بنابراین آنچه را که خدای بزرگ و سنت خدای بر این انسان می‌پذیرد، او نیز راضی و خوشنود است و اراده‌ی او جز اراده‌ی خدای بزرگ چیزی طلب نمی‌کند، درخواست نمی‌کند.

یکی از بزرگترین نمونه‌های این انسان‌ها که برای ما مظهر انسانیت، مظهر الام، رمز حق و عدل به شمار می‌رود حضرت علی^(ع) است که در چنین روزهایی^۱ در محراب مسجدکوفه ضربت می‌خورد. این مرد بزرگ بهترین نمونه‌ای است که همه وجودش را خدای بزرگ پر کرده است جز خدا آرزویی ندارد. شما می‌دانید که هنگامی که به مسجد می‌رفت **ابن‌ملجم** را می‌بیند. حتی از قبل، مدت‌ها قبل به او خبر می‌دهد که تو کسی هستی که مرا به قتل می‌رسانی و حتی همان صبح که به سوی محراب می‌رفت ابن‌ملجم خوابیده بود، او را بیدار می‌کند. علی^(ع) می‌توانست که قاتل خود را با يك ضرب به دو نیم کند؛ اما اراده‌ی

او اراده‌ی خداست. برخلاف سنت خدایی نمی‌خواهد عملی انجام دهد. وجودش از اراده‌ی خدای بزرگ پر شده است. در بین دعا‌های بزرگی که این مظهر انسانیت و اسلام از خود به یادگار گذاشته است؛ دعای کمیل است که دوستان ما در این شب‌ها از آن استفاده می‌کنند. دعایی که از نظر عمق هیچ حدی و نهایی ندارد؛ دعا‌های بزرگی از این مرد به ما رسیده است. تصور کنید مردی را که از نظر قدرت جسمانی و رزم‌آوری در دنیا بی‌نظیر است؛ چنین مردی در دل شب اشک می‌ریزد، فریاد می‌کند، سر خود را به داخل چاه فرو می‌برد و ضجه می‌نماید. شما می‌دانید که اگر پیرمردی یا پیرزنی دست به دعا بردارند و چنین سخنانی را بر زبان خویش جاری کنند، امری است طبیعی؛ اما مردی قدرتمند و بی‌نظیر که از ضربت شمشیرش بزرگترین فرماندهان عرب به خاک افتاده‌اند، با چنین قدرت و یا چنین جبروت در مقابل خدای بزرگ خویش این چنین خاضعانه و خاشعانه ذکر می‌گوید، دعا می‌کند، اشک می‌ریزد و لابد می‌نماید. من يك جمله از دعا‌های او را ترجمه يك جمله‌ی او را برای شما می‌گویم که در دنیای عرفان، در سرتاسر تاریخ بی‌نظیر است. می‌فرماید: «ای خدای بزرگ من به بهشت تو طمعی ندارم، یعنی کارهایی که می‌کنم به طمع بهشت تو نیست، و از دوزخ تو نیز نمی‌هراسم، محرك من در این زندگی عشق به توست.»

همه‌ی وجود او را و قلب او را عشق خدای بزرگ پر کرده است. اگر مبارزه می‌کرد، اگر به کام اژدهای مرگ فرو می‌رفت، همه و همه‌ی محرك او عشق خدای بزرگ بود. می‌فرماید:

«ای خدای بزرگ تو مرا بسوزان، تو خاکسترم را به دست باد بسپار؛ یعنی هر شکنجه‌ای و هر عذابی که می‌خواهی بر من روبردار؛ اما مرا يك لحظه از خود دور مکن، زیرا دوری تو را نمی‌توانم تحمل کنم.»

آن‌گاه در جای دیگری می‌فرماید:

«من تاجر پیشه نیستم که به خاطر تجارت تو را عبادت کنم، من عاشق تو هستم و به خاطر عشق به توست که این مبارزه‌ها و این فعالیت‌ها را در زندگی انجام می‌دهم.»

این چنین انسان‌هایی هستند که وجود آن‌ها و سرتاسر حیات آن‌ها از خدا پر شده است، جز خدا نمی‌خواهند و جز خدا به راه دیگری نمی‌روند، و به راستی مظهر اسلام و رسالت مقدس ما چنین مردی است. اسلام علی^(ع) را نمونه قرار می‌دهد تا به انسان‌ها بگوید که هدف نهایی شما چنین شخصیتی است، درست است که به پایگاه او نمی‌رسید، ولی باید

او را هدف قرار دهید و سعی کنید که به جانب او رهسپار شوید. سعی کنید که وجود خود را و قلب خود را آنچنان تربیت کنید که به علی نزدیک شوید، علی الگوی شماست. رمز و نمونه‌ی شماست. از روزی که در خانه‌ی کعبه متولد می‌شود و در خانه‌ی خدا به شهادت می‌رسد، سرتاسر زندگی‌اش عبادت است، نه فقط مبارزه‌اش حتی استراحتش و خوابش ذکر خداست. عبادت خداست؛ زیرا سرتاسر وجودش را این صفات خدایی پر کرده است و آنچه را که انجام می‌دهد امر خداست، اراده‌ی خداست و چنین انسانی رمز ماست، سمبل ماست، هدف ماست. در این مکتب مقدسی که آن را اسلام می‌نامیم، ما می‌خواهیم که چنین انسان‌هایی به وجود بیایند، و سرتاسر تاریخ مبارزه‌ای است، جهش‌هایی است در پی تکامل که یک چنین انسان‌هایی قدم به عرصه‌ی وجود بنهند، و آن روزگاری است که امام مهدی (عج) ظهور می‌فرمایند، روزگاری است که چنین انسان‌ها اجتماع آن روز را پر می‌کنند. انسان‌هایی که وجودشان از صفات خدای بزرگ پر شده است. در چنین اجتماعاتی است که ظلم و ستم ریشه‌کن می‌گردد و هیچ اثری از ظلم و فساد و طاغوت باقی نمی‌ماند.

علی در روزگار خود بی‌نظیر بود، یکتا بود، فقط گروه انگشت‌شماری بودند که حتی از انگشتان دست تجاوز نمی‌کردند که علی را درک می‌کردند، علی را می‌فهمیدند، علی را واقعاً دوست می‌داشتند و پیروی می‌کردند؛ اما عده‌ی آنها بسیار بسیار قليل بود. علی تنها بود و نمونه‌ی تنهایی او همان بود که در میان نخلستان‌های کنار فرات سر خود را به داخل چاه فرو می‌برد و از اعماق قلب خود ضجه می‌کرد، فریاد برمی‌آورد. این نشانی از تنهایی او بود که در دنیایی کسی او را درک نمی‌کرد، عدالت او را نمی‌فهمید و حتی نمی‌توانست با حق و حقیقتی که علی نمونه‌ی آن است زندگی کند. شما می‌دانید که **طلحه** و **زبیر** پرچمداران صدر اول اسلام بودند. طلحه و زبیر کسانی بودند که پس از کشته شدن **عثمان**، علی را به زور بر منبر بردند و او را مجبور کردند که خلافت را بپذیرد؛ اما درست چند ساعت پس از قبولی خلافت از طرف علی (ع) هنگامی که طلحه و زبیر و عده‌ای دیگر دور او حلقه می‌زدند، برای سیاست مملکت مشورت می‌کنند. **علی** (ع) یکباره شمعی را که در وسط این مجلس روشن بود خاموش می‌کند، طلحه و زبیر می‌گویند:

«اي علي چرا شمع را خاموش كردي؟» ميگويد: «تا جايي كه براي مصلحت مسلمين سخن ميگفتم حق داشتيم كه از شمع بيت المال استفاده كنيم؛ اما آنجا كه مسئله اي خصوصي و فردي مطرح مي شود، به هيچ وجه اجازه نمي دهيم كه حتي يك لحظه از شمع بيت المال براي مصالح خصوصي صرف گردد.» اين بزرگترين ضربتي بود كه بر **طلحه** و **زبير** وارد مي شود. اين پرچمداران اسلام مي فهمند كه با عدل علي نمي توانند زندگي كنند. علي بالاتر از آن است كه بتوانند با او زندگي كنند و به همين علت علي را ترك مي كنند. مي روند و **عائشه** را علم مي كنند و جنگ جمل را به راه مي اندازند و آن خونريزي هاي بزرگ كه نتيجه ي خودخواهي ها و خودپرستي هاي يك چنين كساني بود. خيلي سخت است كه كسي بتواند با عدل علي با حقيقت علي، زندگي كند. مردم آن روزگار نمي توانستند او را تحمل كنند، از آن بالاتر برادرش **عقيل**، عقيل برادر علي^(ع) بود، كه **مسلم بن عقيل** نماينده ي امام حسين^(ع) در داستان كربلاست كه در كوفه به شهادت مي رسد. عقيل خانواده ي بزرگي داشت و خود او نابينا بود و مقرري ماهيانه اي كه دولت براي او تعيين کرده بود، تكافوي بچه هاي او را نمي داد. او مي گويد كه برادرم خليفه ي مسلمين است، قدرت دارد، پيش او مي روم و شايد مقرري خود را به علت بچه هاي زياد، كم ي زياد كنم. پيش علي^(ع) مي آيد و داستان فقر و فاقه ي خود را بازگو ميكند و از خويش بيشتري مي خواهد. علي^(ع) سكه اي را در آتش داغ مي كند و اين سكه را به دست عقيل نزديك مي كند. عقيل از شدت اين آتش ضجه برمي آورد كه اي علي با من كور چه مي كني؟ حضرت علي^(ع) به برادرش عقيل مي فرمايد:

«اگر تو نمي تواني كه گرمي اين سكه را كه به دست بشري ضعيف مثل من داغ شده است تحمل كني، چگونه انتظار داري كه من در روز قيامت آتش جهنم را كه به فرمان خدائي بزرگ برافروخته شده است، تحمل كنم؟»

و اين عقيل، اين برادري كه به علي عشق مي ورزد، ولي نمي تواند با عدل علي زندگي كند، علي را ترك مي كند و به سراغ **معاويه** مي رود و اين داستان را براي معاويه ذكر مي كند و همگان اشك مي ريزند و از بزرگي علي و تقواي علي، از عظمت روح علي سخن مي گويند. اما همهي آنها مي دانند كه با عدل علي نمي توانند زندگي كنند. علي بزرگتر از آن است كه اجتماع آن روز بتواند وجود شريف او را تحمل كند و به همين علت است كه مي بينيم پس از حدود پنج سال جنگ و جدال و

مجادله با دشمنان به شهادت می‌رسد، بدون آن که بتواند اجتماع آشفته‌ی آن روز را آن‌گونه که می‌خواهد سروسامانی بدهد. در نتیجه **معاویه** به حکومت می‌رسد. اسلامی آمده بود که **قیصر** و **کسری** را نابود کند و حکومت خدایی را بر این جهان مستقر گرداند، یکباره می‌بینید **معاویه** و **یزید** و بنی‌امیه و بنی‌عباس می‌آیند و همان حکومت‌های امپراتوری را به راه می‌اندازند و به نام اسلام و از منبر نبی‌اکرم بر دنیا حکومت می‌کنند. و چه ظلم و جنایت بزرگی است، و همه‌ی این جنایات از این‌جا سرچشمه می‌گیرد که آن انسان‌ها این **علی** بزرگ را درک نمی‌کردند و نمی‌توانستند با عدل او، با حقیقت او، با عشق او، زندگی کنند. خیلی سخت است. در روزگار ما نیز اگر کسی پیدا شود که بخواهد به راستی مظهر حق و عدل باشد، چه بسا که اکثر مردم از او ناراضی شوند، او را تکفیر کنند، او را از خود برانند. بیشتر مردم انتظار دارند که افراد بر اساس مصلحت آنها و مصالح آنها عمل بکنند و سخن بگویند؛ اما اگر کسی بیاید که جز خدای بزرگ و جز حق و عدل هیچ برنامه‌ای نداشته باشد و مصالح همه را زیر پا بگذارند مردم از او می‌رنجند، زده میشوند. خیلی کم‌اند کسانی که تسلیم عدل و عدالت باشند. خیلی سخت است که با **علی** بتواند زندگی کنند. بنابراین تمام مبارزه‌ای که در طول تاریخ درگرفته است، برای این است که این انسان را مورد آزمایش قرار دهند این انسان را تربیت کنند با ذکر با عبادات، با نماز، با روزه و با انواع و اقسام امور تربیتی تا بتواند این حق را و این عدل را بپذیرد، این انسان آن‌چنان تربیت شود که همه‌ی وجودش را صفات خدایی پر کند و آماده شود که **علی** وار زندگی کند، آماده شود که حکومت **علی** را بفهمد، تسلیم عدل **علی** شود و آن روزگاری است که حضرت حجت^(عج) ظهور می‌فرماید و روزگاری است که این انسان‌ها به درجه‌ای از رشد رسیده‌اند و این صفات خدایی آن‌چنان در وجود آنها شعله افکنده است که خود را با عدل و عدالت هماهنگ می‌کنند. اگر رهبری مثل امام ظهور کرد که مظهر عدل و حق بود او را می‌پذیرند، به دنبالش می‌روند، از او اطاعت می‌کنند. و تمام ذکر ما، عبادات ما و روزه‌ی ما برای پروراندن همین نفس ما و وجدان ماست که ما را برای آن روز تربیت کند، که ما را آن‌چنان تربیت کند که اگر **امام مهدی**^(عج) در میان ما ظهور فرمود به دنبالش برویم، از او اطاعت کنیم، در رکابش بجنگیم و طاغوت‌ها را بر زمین بریزیم. اینجا است که ارزش ذکر، ارزش عبادات روزه و نماز برای ما روشن می‌شود. رسالت مقدس اسلامی ما با این عبادات خویش، این انسان را

تربیت می‌کند تا به آن نمونه‌ی عالی و بزرگواری که علی (ع) است نزدیک شود که کمال مطلوب خلقت است و خدای بزرگ همه‌ی وجود را به خاطر یک‌چنین انسانی خلق کرده است.

من از خدای بزرگ می‌خواهم که در این ماه مبارک رمضان، ماهی که ماه خداست، ماهی که ما همه میهمان خدا هستیم ذکر خدا را، عبادت خدا را، عرفان خدا را بر قلوب همه‌ی ما پرتوافکن سازد.

ما از خدای بزرگ می‌خواهیم که به یمن این ماه مبارک در میان این طوفان‌های حوادث، ما را هدایت بفرماید.

ما از خدای بزرگ می‌خواهیم که ما را هرچه بیشتر مستعد کند تا حکومت امام زمان را بپذیریم.

از خدای بزرگ می‌طلبیم که انقلاب مقدس ما را که یک جهشی در راه رسیدن به همان مدینه‌ی فاضله است، این انقلاب مقدسی که آمده است ما را هرچه بیشتر و زودتر برای آن روز تربیت کند، این انقلاب را پیروز گرداند.

از خدای بزرگ می‌طلبیم که کفار را، ابرقدرتها را، دشمنان داخلی و خارجی این انقلاب را از میان بردارد.

از خدای بزرگ می‌طلبیم که دشمنان ما و منافقین را که در میان ما توطئه می‌کنند، آتش‌افروزی می‌نمایند، همه را رسوا سازد، و از خدای بزرگ می‌طلبیم که امام امت ما را سلامتی و طول عمر اعطا فرماید.

والسلام علیکم ورحمه‌الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحيم

الصلاه و السلام علي سيد الانبيا والمرسلين ابي القاسم محمد صل الله
عليه و اله الطيبين الطاهرين

سخن از انقلاب بود و قبل از دخول به سخن خوش دارم بعضي از امتيازات انقلاب مقدس اسلامي ايران را براي دوستان توضيح دهم تا رسالت مقدسي را كه بر عهده‌ي همگان گذاشته شده است بيشتر روشن گردد. انقلاب اسلامي ما امتيازات فراواني دارد كه من براي شما چند يك از اين امتيازات را ذكر مي‌كنم. ما در انقلاب‌هاي مختلفي كه در عصر ما و در منطقه‌ي ما به ظهور پيوسته است، از الجزاير بگيريد تا كوبا و روسيه و ويتنام و چين و كشورهاي ديگر همه جا شاهد بوده‌ايد كه اين انقلاب‌ها با جنگ مسلحانه به پيروي رسيده است. مبارزه‌ها کرده‌اند، كشته‌ها داده‌اند و سال‌ها به طول انجاميده است تا بالاخره طاغوت خود را و نظام خود را واژگون کرده‌اند و به پيروي رسیده‌اند. در الجزاير كه ذكرش رفت. حدود يك ميليون و نيم شهيد دادند و مدت نه سال جنگيدند تا به پيروي رسيدند. در لبنان كشور كوچكي كه فقط سه ميليون جمعيت دارد- در چند سال گذشته بيش از صدهزار نفر كشته شده‌اند، بيش از چهارصد هزار نفر مجروح و معلول شده‌اند؛ ولي هنوز هم به نتيجه نرسيده‌اند و اسراييل و نوكران داخلي اسراييل هر روز قطعه زميني را از شيعيان يا از مسلمين به زير سيطره‌ي خويش درمي‌آورند.^۱ در ميان تمام اين انقلاب‌ها كه همه‌ي آنها با جنگ مسلحانه و كشت و كشتارهاي زياد همراه بوده است، انقلاب ما بي‌نظير است؛ انقلابي است كه ملتي بدون اسلحه با دست خالي در مقابل دشمني بزرگ قيام کرده است و در فرصتي کوتاه و با عده شهدياي محدود نسبت به عظمت انقلاب و قدرت دشمن (تعداد شهدا در طول ۱۵ سال به طور تقريب بين شصت هزار تا هفتاد هزار نفر ذكر مي‌شود) بزرگ‌ترين پيروي‌ها را عليه بزرگ‌ترين

ابر قدرت‌ها و قوی‌ترین طاغوت‌ها و معجزه‌آسا به انجام رسانیده است. این یکی از معجزه‌های بزرگ انقلاب اسلامی ماست که در هیچ کشوری، در هیچ نظام دیگری آن را پیدا نمی‌کنید. این امتیاز بزرگ نتیجه‌ی قطعی و منطقی یک حقیقت بزرگ است و آن این که در انقلاب مقدس اسلامی ما ایمان و شهادت بزرگ‌ترین عامل پیروزی به شمار رفته است. کسانی که به خیابان‌ها می‌ریختند، وصیت‌نامه می‌نوشتند، و میلیون میلیون سینه خود را سپر بلا می‌کردند و آن تظاهرات پرهیجان را به راه می‌انداختند، در هیچ کجای دنیا نظیر آن دیده نشده است. اینان با دست خالی به قدرت ایمان و اسلحه‌ی شهادت، بزرگ‌ترین و قوی‌ترین دشمنان را به زانو درآوردند. نمونه‌های متعددی است که در انقلاب ما به ظهر پیوسته است که در مقایسه با انقلاب‌های دیگر، هیچ کجا نظیرش را نمی‌توان سراغ گرفت و من یک نمونه‌ی کوچک و کوتاه از انقلاب مقدس ایران را در روزهای اوج انقلاب برای شما ذکر می‌کنم. واقعه‌ای است که در تبریز اتفاق می‌افتد، هنگامی که صفوف تظاهرکنندگان پیش می‌رفتند و دوازده تانک ارتشی همراه با عده‌ای سرباز راه را بر تظاهرکنندگان می‌بندد در جلوی صفوف تظاهرکنندگان یک عالم دین حرکت میکرد. سربازان از روی تانک‌ها رگبار گلوله را می‌گشایند و دو نفر از جوانان را به خاک شهادت می‌اندازند. عالم دینی که در جلوی صفوف حرکت می‌کرد، عمامه را از سر برمی‌دارد و سینه‌ی خود را چاک می‌زند و به آن سربازان ندا می‌دهد که اگر می‌خواهید این جوانان رابه خاک ببیاندازید، از شما می‌خواهم که اول سینه‌ی مرا هدف گلوله قرار دهید و بعد این جوانان را. و این عالم روحانی این سخنان را از ته دل، با ایمانی کافی و با سوز قلب ادا می‌کند و آن‌چنان بر دل سربازان می‌نشیند که دست آنها دیگر به ماشه‌ی مسلسل نزدیک نمی‌شود، منقلب می‌شوند، حالت دیگری به خود می‌گیرند، از روی تانک‌ها پائین می‌آیند، لباس خود را عوض می‌کنند و در صفوف مردم محو می‌شوند و در عرض پنج دقیقه دوازده تانک به تصرف ملت ما درمی‌آید. می‌بینید دوازده تانک، عده‌ی زیادی سرباز در عرض پنج دقیقه با فدا کردن دو شهید به تصرف ملت درآمده است. شما خوب می‌دانید که اگر می‌خواستند این تانک‌ها را به قدرت سلاح و در طی نبرد خونین به دست آورند، لااقل هزارها شهید می‌باید می‌دادند، اسلحه‌ی آنها می‌بایست قوی‌تر و آتش آنها شدیدتر از آتش تانک‌ها باشد. و نمونه‌ی این را در نبردهای دیگر در هر کجای دنیا می‌توان سراغ گرفت. هنگامی که سربازان احساس می‌کنند که

در مقابل آنها نیرویی است که آنها را به گلوله بسته است، آنها نیز برای حفاظت از جان خود برای حبّذات مسلماً می‌جنگند و تا آنجا که می‌توانند از رقیب بر زمین می‌ریزند؛ اما این‌جا می‌بینید که فقط دو شهید می‌دهند و در عرض پنج دقیقه دوازده تانک و صدها نفر سرباز را زیر سلطه‌ی خود درمی‌آورند. مسلماً پیروزی اینان نتیجه قدرت سلاح و زور مادی و فیزیکی نبوده است؛ قدرت آنها معنویت و ایمان بوده است و اینان به قدرت ایمان خود و معنویت خویش روح سربازان را به زیر سلطه درمی‌آورند. سعی نمی‌کنند که به قدرت اسلحه بر تانک‌ها پیروز شوند، بلکه با قدرت ایمان خویش قلب سربازان را تسخیر می‌کنند و آن‌جا که قلب سربازان و روح سربازان را تسخیر کردید، اسلحه آنها و تانک آنها و نیروی مادی آنها نیز در اختیار شما قرار خواهند گرفت. در این شکی نیست. بنابراین می‌بینیم که انقلاب ما از راه جدیدی وارد شده است و آن مسئله‌ی ایمان است. مسئله‌ی معنویت است. و این قدرت ایمان و معنویت بر جسم دشمن اثر نمی‌کند بلکه بر قلب دشمن، بر روح طرف مقابل تأثیر می‌گذارد و او را به زیر سلطه‌ی ملت درمی‌آورد و چنین معجزه‌ی بزرگی را در مدتی کوتاه با عده‌ای شهدای نسبتاً اندک به وجود می‌آورد. این یکی از امتیازات بزرگ انقلاب اسلامی ماست. اگر هستند کسانی از چریک‌ها و گروه‌ها و سازمان‌های دیگری که ادعاهای گزاف می‌کنند که با نبرد مسلحانه قادر شدند دولت طاغوت را به زیر بکشند اشتباه می‌کنند، آنها در خطا هستند. آن سازمان‌های چپی برای پیروزی خویش اقل پنج‌سال وقت می‌خواستند که در خلال مبارزات چریکی، در مدت پنج‌سال آرام آرام بتوانند قدرتی و سازمانی به وجود آورند تا در مقابل رقیب بایستند. این انقلاب و این پیروزی معجزه‌آسا به کلی خارج از حیطه‌ی قدرت آنها و طرز فکر آنها بود و نه تنها آنها بلکه هیچ‌کس در دنیا نمی‌توانست چنین پیروزی را برآورد کند؛ حتی خود آمریکا نمی‌توانست. روسیه شوروی نمی‌توانست تصور کند که چنین انقلابی در ایران به پیروزی می‌رسد؛ زیرا همه چیز را آنها می‌توانستند در زیر محک تجربه و امتحان خود درآورند جز ایمان و شهادت را؛ زیرا ایمان و شهادت از پدیده‌های مادی نیست که آنها بتواند جز پارامترها و عوامل مادی و فیزیکی خویش به محاسبه درآورند. بنابراین پیش‌بینی‌های آنها غلط از کار درمی‌آید و انقلاب ما به پیروزی می‌رسد. این یکی از امتیازات بزرگ انقلاب مقدس اسلامی ماست.

يکي ديگر از امتيازات بزرگي که دل انسان‌ها را به درد مي‌آورد و آن يکي که در اين دنيا مي‌بينيم که مردم از ظلم و ستم جانشان به لب مي‌آيد. قيام مي‌کنند کشته‌ها مي‌دهند، فداکاري‌ها مي‌کنند تا يك نظام طاغوتي را به زير بياورند و يك نظام انساني با آزادي به وجود بياورند. تا بتوانند در اين محيط با آزادي به خوبي و خوشي زندگي کنند؛ اما شما تمام انقلاب‌هايي را که در دنيا و در عصر ما به ظهور پيوسته است و در نظر بياوريد. مي‌بينيد تمام اين انقلاب‌ها عاقبت به ديکتاتوري و يك حکومت فاشيستي انجاميده است. از کشور همسايه‌ي ما، صدام سفاک را بگيرد تا کشورهاي دور دست. بعد از اين انقلاب‌ها يك حکومت ديکتاتوري مطلق به وجود آمده است. در اين عراق که ذکرش رفت. در دوران گذشته و طاغوت آنها زور و ديکتاتوري بود، اما زور و ديکتاتوري که در حال حاضر در همين عراق جريان دارد، به مراتب شديدتر از زور ديکتاتوري و فساد است که در نظام‌هاي گذشته وجود داشته است. به کشورهای ديگر و نقاط ديگر سير و سياحتي کنيد، همه جا مي‌بيند که پس از انقلاب‌ها يك حکومت زور و ديکتاتوري به وجود آمده است. اصلاً آن نظام‌هاي مارکسيستي که در دنيا مدعي انقلاب هستند، در تئوري‌هاي نظري خويش پيش‌بيني مي‌کنند که ديکتاتوري پلورتاريا، يعني ديکتاتوري طبقه‌ي کار بايد بيايد و اجتماع را اداره کند و از هيچکس و اهمه‌اي نيز ندارند. صراحتاً مي‌گويند که پس از انقلاب در نظام آنها يك ديکتاتوري طبقه‌ي کارگر به وجود خواهد آمد. آن هم طبقه‌ي کارگر. چه بگويم! چيزي را که نمي‌توان نامش را طبقه‌ي کارگر گفت واقعاً طبقه کارگر است! هيئي، «پلېت بوري»^۱ به وجود مي‌آيد و با قدرت کامل ديکتاتوري فاشيستي شديدي را در اجتماع پياده مي‌کند که نظير آن را در روسيه‌ي شوروي يا کشورهای ديگر ديده‌ايد. بنابر اين مي‌بينيد عده‌ي زيادي هستند که در نظريات خويش بدون پروا نتيجه‌ي انقلاب را يك نظام ديکتاتوري به حساب مي‌آورند و در تاريخ نيز شاهد هستيد از الجزاير بگيري که يك نظام يك حزبي وجود دارد و يك نوع ديکتاتوري- و بعد لبيبي، مصر، سوريه و هر کشور ديگري که در آنجا انقلاب شده است اين زور، و ديکتاتوري را در آنجا مي‌يابيد. جز انقلاب اسلامي ايران، که نه تنها ديکتاتوري به وجود نياورده است، بلکه آن قدر آزادي داده است که ملت ما از شدت آزادي گله مي‌کنند، انتقاد دارند. شما شاهد بوده‌ايد و شاهد هستيد که دشمنان انقلاب و دشمنان اسلام حتي به خيابان‌ها مي‌ريزند و تظاهرات راه مي‌اندازند. حتي عده‌اي از آن‌ها

مسلحانه به جنگ دولت مي‌روند و در كردستان و خوزستان و گنبد
كلاوس آتش افروزي مي‌كنند. يعني در مورد انقلاب ما نه فقط ديكتاتوري
به وجود آمده است كه يك نوه هرج و مرج از آن نتيجه شده است. شما
شاهد هستيد كه اكثريت ملت ما از اين آزادي بي‌حد و حصر گله مي‌كنند
و معتقدند كه نبايد تا اين اندازه آزادي باشد، بايد جلوي توطئه‌گران و
مناققين را گرفت. نبايد به آنها اجازه داد كه مسلحانه عليه انقلاب اسلامي
ما دست به توطئه بزنند، همچنان كه همه روزه زده‌اند و مي‌زنند.

بنابر اين امتياز دومي را كه براي اين انقلاب مقدس ذكر كردم و
براي تمام شما مفهوم و مدرك است، قضيه‌ي آزادي است كه در تمام
انقلاب‌هاي ديگر زور و ديكتاتوري به وجود مي‌آيد و در نظام اسلامي ما
آزادي، آن هم بيش از اندازه. هيچ‌كس نمي‌تواند مدعي شود كه در اين
كشور آزادي وجود ندارد. مي‌دانم عده‌اي از چپي‌ها و چريك‌هاي
فدايي‌خلق هستند كه گله مي‌كنند و حتي دولت را متهم مي‌كنند كه جلوي
آن‌ها را مي‌گيرد؛ اما فقط مي‌خواهم به شما بگويم كه از حدود دويست
روزنامه و مجله‌اي كه در اين کشور منتشر مي‌شود فقط چند عدد از اين
روزنامه و مجلات جنبه‌ي اسلامي دارد. بيش از ۱۹۰ روزنامه و مجله
چپي است كه آزادي كامل حرف‌هاي خود را مي‌زنند و به دولت حتي به
رهبر عالي‌قدر انقلاب اهانت مي‌كنند و هيچ‌كس جلوي آن‌ها را نمي‌گيرد.
بنابر اين پوچ مي‌گويند اگر بگويند كه دولت جلوي آزادي آن‌ها را سد
كرده است. بنابر اين مي‌بينيم اين انقلاب، انقلابي است كه برخلاف
انقلاب‌هاي ديگر دنيا آزادي داده است، حتي آزادي بي‌حد و حصر، تا به
جايي كه ملت ما مي‌خواهد اين آزادي را مطابق نظم و ترتيب به در آورد
كه دشمنان اين آب و خاك و ضدانقلاب نتوانند سوءاستفاده كنند. اين
قضيه‌ي دوم است، امتياز دومي كه انقلاب مقدس ما را بر همه‌ي
انقلاب‌هاي ديگر امتياز مي‌بخشد.

يك امتياز ديگري را نيز ذكر مي‌كنم كه سختم بيشتر در اين باره
است و آن در نفس انقلاب است. اصولاً در كشورهاي مختلف هر كس
هدفدار، ماركسيست‌ها مي‌خواهند كه طبقه‌ي سرمايه‌دار را از بين
ببرند و طبقه‌ي كارگر را به جاي آن جايگزين كنند. بنابر اين انقلاب به
راه مي‌اندازند. گروه‌هاي ديگر، كشورهاي ديگر كساني هستند كه براي
كسب قدرت وارد مبارزه مي‌شوند تا عده ديگري را از بين ببرند و خود
مصدر قدرت شوند. تمام اين جنگ و جدال‌ها كه آن‌ها به راه مي‌اندازند،
به خاطر مصالح مادي و شخصي و حزبي آنهاست. آن‌ها مي‌جنگند،

مبارزه مي‌کنند که طبقه‌اي را بر طبقه‌ي ديگر مسلط کنند. خانواده‌هايي را بر خانواده‌ي ديگر مسلط کنند، يا فردي بيايد و قدرت را به دست بگيرد و خود مصدر همه‌ي امور گردند. بنابر اين در تمام اين جنگ‌ها و جدال‌ها و منازعاتي که در جهان صورت مي‌گيرد، منفعت طبقه يا منفعت حزب، با منفعت دسته و گروه و فرد مطرح مي‌شود، جز در انقلاب اسلامي ما. مي‌بينيد در اين انقلاب هيچ حزبي نيست که انقلاب را رهبري کند، هيچ دسته و گروه‌ي نيست که بتواند قدرتي براي خويش کسب نمايد. کساني که به صحنه‌ي مبارزه مي‌آيند، کساني که سينه‌ي خود را سپر بلا مي‌کنند، به خاطر خدا وارد مبارزه مي‌شوند نه به خاطر مصلحت شخصي خود، نه به خاطر مصلحت شخصي طبقه‌اي معين، نه به خاطر مصالح حزبي خاص؛ به خاطر خدائي بزرگ بدون آن که از کسي و از چيزي انتظاري داشته باشند سينه‌ي خود را سپر بلا مي‌کنند و آماده‌ي شهادت مي‌شوند. شما در روزهاي اوج انقلاب اسلامي ما شاهد بوده‌ايد کساني که به خيابان‌ها مي‌ريختند، وابسته به حزب و دسته‌اي نبودند، وابسته به طبقه‌ي خاصي نبودند، از همه‌ي طبقات، از همه‌ي قشرها و از همه‌ي اطراف از كوچك و بزرگ و از زن و مرد به صحنه‌ي نبرد مي‌آمدند.^۱ آيا مي‌توانيد فکر كنيد که اينان از کسي يا از چيزي انتظاري داشتند؟ به هيچ وجه. در همين ميدان شهدا در خيابان هفدهم شهريور (ژاله سابق) که فاجعه‌ي خونين به بار مي‌آورد و هزاران نفر به خاک شهادت مي‌افتند، مردی را مي‌بينيد از جنوب شهر که دوان‌دوان به سوي شمال رهسپار است و در مسير خود از هر کسي مي‌پرسد که ميدان ژاله کجاست. از او مي‌پرسند که اي مرد چرا اين قدر مضطرب و نگراني؟ چرا اين قدر عجله داري؟ چرا مي‌روي؟ مي‌گويد به سوي شهادت مي‌روم، خود را براي شهادت آماده کرده‌ام و انتظار دارم که خود را به اين صحنه‌ي مقدس برسانم و به افتخار شهادت نائل آيم. چنين مردی از کسي انتظاري نداشت، از طبقه‌اي از حزبي و از فردي و از رهبري انتظاري نداشت، فقط به خدائي خود فکر مي‌کرد و اگر انتظاري داشت اجر خود را از خدائي بزرگ مي‌خواست، از هيچ کس حتي از رهبر عالي‌قدر انقلاب انتظاري نداشتند، فقط خدائي را در نظر مي‌گرفتند. در همين ميدان ژاله (شهدا) که ذکرش گذشت جواني هدف گلوله قرار مي‌گيرد و بر خاک مي‌افتد. هنوز نيمه جاني در او بوده است. تمام قواي خود را متمرکز مي‌کند و بر پاي مي‌ايستد. تا آخرين لحظات حيات خود را در نماز به سر آورد. مي‌خواهد که صلات شهادت به جاي

آورد به نماز می‌ایستد و با آن خلوص و اخلاص که خون از بدنش سرازیر است و نماز شهادت شهادت به جای آورد، رگبار گلوله او را هدف قرار می‌دهد و به خاک شهادت درمی‌غلند؛ درحالی که بر زبانش و لبانش صلات شهادت جاری بوده است. چنین کسی از طبقه‌ای خاص، از طبقه‌ای کارگر باشد یا کارفرما، یا گروهی معین، یا رهبری به خصوص انتظاری نداشته است، فقط و فقط به خاطر خدای بزرگ وارد صحنه‌ی مبارزه شده است و جان خود را این‌چنین فدا کرده است. آن شخصت هزار، هفتاد هزار نفری که در طول انقلاب اسلامی ما به شهادت رسیدند، تمام آن‌ها این‌چنین بودند. هیچ‌یک نظری خاص و انتظاری مخصوص از فرد معینی یا از حزب معینی یا از دولت معینی نداشتند، و همین امری را که بیان می‌کنم در دنیا بی‌نظیر است. این سبب می‌شود که بزرگ‌ترین تغییر و تحول نفسی را در درون این انسان‌ها به وجود بیاورد، انسان‌هایی بسازد که این انسان‌ها به خاطر منافع مای خود یا منافع طبقه‌ی خاص و معینی وارد صحنه مبارزه نشوند، هدف آن‌ها فقط و فقط خدا باشد و بس. و این تغییر نفس آن‌چنان مهم است که هدف مقدس انبیا را تشکیل می‌دهد. قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»

«خدای بزرگ هیچ تغییر و تحولی را، هیچ قومی را متحول و متغیر نمی‌کند مگر آن‌جا که نفوس مردم متغیر می‌شود، آن‌گاه خدای بزرگ پیروزی و انقلاب را برای آن‌ها ارزانی می‌دارد.»

این خصوصیت بزرگ در انقلاب مقدس ما بوجود آمده است و شما دیدید که مردمی که به سوی شهادت رفتند و میلیون‌ها نفری که آماده شهادت شدند جز خدای بزرگ هدفی نداشتند، و آن انقلابی و آن حرکتی که مردمی را به این درجه‌ی رشد برساند که حبّ ذات را زیرپا بگذارند، مصالح شخصی خود را فدا کنند، همه‌چیز دنیوی را زیرپا بنهند و فقط به خاطر خدای بزرگ وارد مبارزه شوند، این تغییر و تحول نفسی بی‌نظیر است. این بزرگ‌ترین جهشی است که یک حرکت و یک انقلاب می‌تواند در مردم به وجود بیاورد. اگر شما به سیر تحول انبیا در وطل تاریخ نگاه کنید می‌بینید هدف مقدس انبیا همین بوده است که این انسان‌ها را تغییر و تحول دهند و از حالت مادی و لجنی، به انسانی خداگونه مبدلش کنند.

در این مسیر تکاملی که از لجن به معراج انسان در حرکت است، انبیا آمده‌اند که این تغییر و تحول را در انسان‌ها به وجود بیاورند و این جهش‌ها را در تاریخ تکاملی این انسان‌ها ایجاد کنند و انقلاب مقدس ما مفتخر است که یک‌چنین جهش بزرگی را به وجود آورده است، یک‌چنین تغییر و تحولی را در نفوس انسان‌ها ایجاد کرده است، و این هدفی است که انبیا بزرگ به خاطر آن مبعوث شده‌اند.

اکنون که سخن از انقلاب گفتم و به خصوص انقلاب مقدس اسلامی ما مطرح می‌شود، اضافه می‌کنم سه جنبه‌ی مختلف برای یک انقلاب باید در مدنظر قرار بگیرد. اول تغییر و تبدیل فیزیکی سلطه و قدرت؛ یعنی در یک کشوری سلطه‌ای وجود دارد که در کشور ما طاغوت و رژیم شاهنشاهی بوده است. اولین تغییر و تحول انقلابی تغییر سلطه است، مادی است، می‌توان آن را دید، می‌توان آن را مشاهده کرد و در تمام انقلاب‌های دنیا نیز این تغییر و تحول فیزیکی به وجود می‌آید و برای همگان ملموس است. همه آن را می‌توانند ببینند. هنگامی که ملک‌فاروق، در مصر سقوط می‌کند و عبدالناصر به جای او می‌نشیند، هر کسی می‌بیند که یک سیستم سلطنتی و شاهی به یک سیستم جمهوری مبدل می‌شود، پادشاهی است که برای همگان ملموس است. قسمت دوم از یک انقلاب تغییر و تحول نظام، یعنی روابط و ضوابط قانونی اجتماعی است. شما می‌دانید که هر سیستمی و هر حکومتی برای خود روابطی دارد، قوانینی دارد، سیستمی دارد، نظامی دارد، نظام اقتصادی خاص دارد، نظام حکومتی مخصوص به خود دارد. هنگامی که انقلاب می‌شود، این نظام و اژگون می‌گردد. مثلاً می‌بینیم در روسیه شوروی، یک نظام فئودالی برقرار بوده است که بعد از انقلاب سوسیالیستی جایگزین می‌شود. در کوبا و همین‌طور در هر کجای دیگری می‌توان نمونه‌ای را سراغ گرفت. قسمت دوم تغییر نظام است و تغییر قوانین و روابط و ضوابط است که درست است که مادی نیست، ولی با مادیات سروکار دارد. قوانین و ضوابطی است که اصول مادی را معین می‌کند، نظام مادی و اقتصادی را مشخص می‌کند، قوانین است، ضوابط است. البته در رابطه با انقلاب اسلامی ما باید بگوئیم که هم‌اکنون دست‌اندرکار آن قسمت دوم هستیم؛ یعنی قسمت اول که تغییر سلطه بوده است به پایان رسیده، طاغوت به زیر کشیده شده و نظام جدید جمهوری اسلامی به جای آن جایگزین شده است؛ اما قسمت دوم که تغییر نظام است، همچنان باقی و پابرجاست. نظام ما همچنان تغییر نکرده است، همان نظام قدیم در

ادارات ما و در ارتش ما و در حکومت ما وجود دارد و برنامه‌ی ما از این قرار است که با کمک مجلس و نمایندگان ملت بتوانیم این نظام اداری را زیرورو کنیم؛^۱ زیرا همگان می‌دانند که این نظام اداری نظام کارآمدی نیست، نظامی است که به درد نمی‌خورد، نظامی است که نمی‌تواند پا به پای انقلاب به پیش بیاید، جواب‌گویی احتیاج عصر ما نیست. درست است که در ادارات ما وزیر آدم مؤمنی است و معاون او و معاونین او نیز آدم‌های صالحی هستند؛ اما با یک وزیر و معاونین او قضیه تمام نمی‌شود. درمان دردها را نمی‌توان با یکی دو نفر به پایان رسانید، باید نظام را واژگون کرد و برای تغییر یک نظام، نظام اقتصادی، نظام حکومتی، نظام فرهنگی، تمام این نظام‌ها باید در خلال دراست و مطالعه و تحقیق به خود جامعه‌ی عمل بپوشانند. و البته وقت می‌گیرد؛ زیرا نظامی را که ما می‌خواهیم برقرار کنیم، الگویی برای اسلام خواهد بود، بنابراین نمی‌تواند از روی هوا و هوس معین شود، نمی‌توان هرچه را که خود بخواهیم برقرار کنیم و خدای ناکرده آبروی اسلام را و رسالت مقدس خویش را بریزیم. بنابراین باید مطالعه کرد، باید تحقیق کرد و به نظامی مترقی دست یافت. بنابراین قسمت دوم از انقلاب یک کشور تغییر نظام و تغییر سیستم آن کشور است، که وقت می‌گیرد و هم‌اکنون ملت ما دست‌اندرکار این انقلاب دوم است.

اما قسمت سوم که تأکید سختم در قسمت سوم است، انقلاب درونی است. انقلاب نفسانی، انقلاب معنوی که در انسان‌ها به وجود می‌آید. تا آنجا که انقلاب جنبه‌ی مادی دارد و فقط ظواهر را تغییر می‌دهد، ما آن را انقلاب نمی‌دانیم و همچنان که نظیرش را در کشورهای دیگر مثال زدیم. به فرض این که چنین انقلاب‌هایی به پیروزی برسند و به غرض آن که سلطه‌ای سقوط کند و سلطه‌ی دیگری جایگزین آن شود، نتیجه‌ی ملموسی از آن عاید نخواهد شد. انقلاب را هنگامی ما یک انقلاب اصیل می‌نامیم که انقلاب درونی و معنوی نیز برای انسان‌ها به وجود بیاورد. و همچنان که در مقدمه ذکر کردیم انقلاب مقدس اسلامی ما، انقلابی است که این تغییر و تحول نفسانی را پیش از پیروزی انقلاب به اوج خود رسانده است. و ما این را انقلاب می‌گوییم؛ زیرا این تغییر و تحول در نفوس انسان‌های ماست، در نفوس میلیون‌ها انسان ما به وجود آمده است، و این انقلاب درونی و معنوی به مراتب مهم‌تر از انقلاب مادی و فیزیکی است که در قسمت اول و دوم به ظهور می‌رسد.

در نقاط مختلف دنیا هستند کسانی و رهبرانی که می‌توانند این انقلاب فیزیکی را رهبری کنند. هم‌چنان که در روسیه کردند، در کوبا کردند، در کشورهای دیگری نمونه نشان داده است؛ اما انقلاب اصیل اسلامی ما باید این انقلاب درونی و معنوی را در بعدی عمیق‌تر و وسیع‌تر از بعد مادی و فیزیکی خود در انسان‌ها ایجاد کند. در این موقع است که ما آن را انقلاب می‌نامیم، در این موقع است که به آن مفتخریم و آن را امتیازی برای خود می‌شماریم، و آن را جهشی در راه تکاملی انسان‌ها، در راه مدینه‌ی فاضله و ظهور **امام مهدی (عج)** به حساب می‌آوریم. اگر انقلاب درونی به همراه انقلاب ما نباشد، در سیر تکاملی به هیچ‌وجه مثمر ثمر باشد. آن قسمت مهم است و می‌تواند ما را در جهش تکاملی خود کمک کند که این تغییر و تحول درونی را در انسان‌های ما ایجاد کند. اینجا است که بر این انقلاب مقدس تکیه می‌کنیم و این انقلاب مقدس را قدمی بزرگ در راه ظهور بزرگترین مظهر انسانیت، بزرگترین رمز اسلام، بزرگترین رهبر عالی‌قُدری که عالم را از عدل و داد پر خواهد کرد به شمار می‌آوریم.

ما شیعیان جهان به دو چیز مفتخریم که مسیر حیات و سیر تکاملی ما را مشخص می‌کند: یکی حضرت **علی (ع)** است، **علی (ع)** در نظر ما رمز اسلام، مظهر انسانیت و بزرگترین تجلی است که خدای برگ برای انسان‌ها ارائه داده است. و چنین شخصیتی که نمونه‌ی عدل و داد است، در مدتی کوتاه توانسته است که حکومتی را بر اساس عدل و قسط اسلامی به وجود بیاورد و در تاریخ به یادگار بگذارد. و به همین سبب در مکتب فلسفی ما این حکومت را یک فلسفه‌ی تحقیقی می‌گوییم؛ یعنی حقیقتی که جنبه‌ی تحقق به خود گرفته است، ذهنی نیست، نظری نیست، عینیت دارد، تحقیقی است و هر کسی که بخواهد می‌تواند به زمان این مرد بزرگ مراجعه کند و حکومت عدل و داد او را ببیند. بنابراین نمونه‌ی بزرگ و دسترس تاریخ، در برابر دیدگان ما قرار دارد و بعد نمونه‌ی دیگری متعلق به ما و اعتقاد ما شیعیان جهان است و آن حکومتی است که **امام مهدی (عج)** به نام مدینه‌ی فاضله در این جهان پیاده خواهد کرد. بنابراین زندگی ما انسان‌ها بین دو مسیر، بین دو نمونه، بین دو رمز در حرکت است؛ یکی حکومت **علی (ع)** و دیگری حکومت امام زمان که در آن روزگار ظلم و ستم از این جهان ریشه‌کن خواهد شد و عدل و داد در سرتاسر گیتی دامن خواهد گسترده. ما سعی می‌کنیم که از این حکومت نمونه‌ی **علی (ع)** که متأسفانه منحرف شده است، خود را به

حکومت امام مهدی (عج) برسانیم، منتها حکومتي که الي الابد برقرار خواهد شد. و هر حرکتی و هر جهتی که ما را به سمت جلو هدایت کند، هر جهتی که این تکامل نفسانی را در انسان‌های ما ایجاد نماید - که به حکومت امام مهدی نزدیکتر شوند - فرج امام زمان تسریع خواهد شد. این جاست که وظیفه‌ای بزرگی بر دوش یکان یکان ما قرار می‌گیرد که برای تسریع در فرج و ظهور امام باید این جهش تکاملی را در قلوب انسان‌ها تسریع کرد، و این وظیفه‌ی همه‌ی انسان‌هاست. انقلاب مقدس اسلامی ما - هم‌چنان که شرح دادم و هم‌چنان که شاهد بوده‌اید - بزرگترین جهش را در این مسیر به وجود آورده است و از این نظر مقدس است که به مقدار زیاد فرج امام را تسریع کرده است؛ زیرا تغییر و تحولی را درون انسان‌ها ایجاد نموده است که هیچ انقلاب دیگری و هیچ حرکت و نهضت دیگری و هیچ شخصیت دیگری قادر نبوده است که یک‌چنین تغییر و تحول بنیادی را در قلوب مردم و در نفوس مردم به وجود بیاورد. بنابراین ما از يك نقطه که حکومت امام **علي بن ابيطالب** (ع) است، حرکت کرده‌ایم و می‌خواهیم خود را به آن مدینه‌ی فاضله‌ی مقدس برسانیم و سعی می‌کنیم هرچه شدیدتر هرچه سریع‌تر این تغییر و تحول نفسی را در درون خود ایجاد کنیم تا امام زودتر ظهور کند؛ زیرا هیچ‌کس نمی‌خواهد که در يك محیط ظلم و فساد زندگی کند. همه آرزو دارند که در مدینه‌ی فاضله زندگی کنند، در جایی که زور نباشد، ستم نباشد، فساد نباشد، استعداد انسان‌ها به قدر امکان به کار بیفتد، آزاد باشند و تمام کمالات نفسانی آن‌ها بتواند به آزادی اوج بگیرد و به معراج برود. این آرزوی همه‌ی انسان‌هاست. و خود امام زمان نیز ناراحت است، از ظلم و ستمی که بر مردم ما می‌گذارد، از این جنایت‌ها و خیانت‌ها و ظلم‌ها و خونریزی‌ها که در دنیای ما جریان دارد. امام زمان رنج می‌برد. او آرزو می‌کند که هرچه زودتر ظهور بفرماید، هرچه زودتر بتواند که ریشه‌ی ظلم و فساد را براندازد؛ اما او مشاهده می‌کند که این انسان‌ها آمادگی پذیرش او را ندارند. هنوز تغییر و تحول کافی در نفوس آن‌ها به درجه‌ی تکامل نرسیده است که ظهر او را ایجاب کند. او منتظر است که ظهور کند، او بی‌قرار است که هرچه زودتر عدل و داد را در این دنیا بگستراند. و این وظیفه‌ی ماست که این تغییر و تحول را هرچه سریع‌تر انجام دهیم تا در ظهور او تسریع شود.

نمونه‌ای را که گامگاهی برای دوستان ذکر می‌کنیم، زندگی امام علي (ع) است که از آن‌جا که علي (ع) را با امام مهدی (عج) مقایسه کردیم،

در زندگي علي(ع) نيز مي بينيم كه اين مرد بزرگ سي و پنج سال خانه نشين مي شود، سكوت مي كند، در كنج انزوا مي خزد، در مدت بيست و پنج سال علي(ع) دلخوش نبود، راضي نبود، از ظلم و فسادى كه در اجتماع آن روز مي گذشت رنج مي برد، شكجه ميديد، در نيمه هاي شب به ميان صحرا مي رفت و سر خود را در داخل چاه فرو مي برد و آن چنان ضجه مي كرد كه حتي دل سنگ هم آب مي شد. او ناراحت بود، ناراضي بود؛ اما محيط آن زمان نمي توانست كه عدل علي را بپذيرد، وجود علي را تحمل نمي كرد؛ حتي در لحظاتي كه عده اي از مسلمين، بزرگان از مهاجر و انصار در سقيفه جمع شدند تا خليفه اي معين كنند و ابوبكر را معين كردند، عده اي از طرفداران علي(ع) بر او خرده مي گرفتند كه چرا قيام نمي كند؟ چرا حق خود را نمي گيرد؟ و علي(ع) در جواب آن ها مي فرمايد كه اگر بيست و پنج نفر طرفدار داشت، مسلماً قيام مي كرد؛ اما متأسفانه طرفداران علي(ع) از انگشتان دست تجاوز نمي كردند. نظير سلمان و ابابكر و عمار ياسر چند نفر بودند كه علي را تحمل مي كردند؟ حتي شاهد بوديد طلحه و زبير دو صحابي بزرگ كه علي را بر بالاي منبر كردند تا خلافت مسلمين را بپذيرد - همين طلحه و زبير، آن جا كه منافع و مصالح آن ها با خط مكتبي علي(ع) مطابقت نمي كند آن ها عليه علي(ع) جنگ جمل را راه مي اندازند؛ چه خونريزي ها، چه جنايت ها و چه خيانت ها؛ بنا بر اين اگر علي(ع) بيست و پنج سال خانه نشين مي شود، از آن نظر نبود كه به سرنوشت مسلمين اعتنا نمي كرد. دلش مي سوخت، شكجه ميديد؛ اما مردم روزگارش شايستگي او را نداشتند، آماده ي پذيراي عدل او نبودند. در زمان ما نيز اگر اما زمان ظهور نمي كند، دليل آن نيست كه به سرنوشت مسلمين بي اعتنا است. او مراقب مسلمين است. او از درد و شكجه ي مسلمين رنج مي برد و حتي مطابق با احاديث ما و طرز فكر ما و اعتقادات ما هر كجا كه ببيند رهبر اسلامي، مجتهد فقيه، دچار خطايي مي شود كه در اثر خطاي او به مسلمين و به اسلام ضرري و خسارتي وارد مي شود، امام به ترتيب آن رهبر را هدايت مي نمايد. اين عقيده ي ما شيعيان است. بنا بر اين امام زمان، مراقب ماست، شاهد اعمال ماست و از فسادها و سقوط و ناراحتي ها رنج مي برد و شكجه مي بيند. فقط منتظر است كه ما آماگي آن را داشته باشيم كه بتواند ظهور كند و مكتب مقدس خود را در اين جهان پياده نمايد.

شما مي دانيد كه بر اساس احاديث ما هنگامي ظهور مي فرمايد كه سيصد و سيزده نفر به ندائي او لببكي مي گويند، هنگامي كه سيصد و سيزده

كادر پيدا مي‌كند، سيصدوسيزده نفعي كه بتوانند او را درك كنند، بتوانند اوامر او را پياده نمايند، آن‌گاه ظهور مي‌فرمايند. احتياج به سيصدوسيزده كادر دارد. كادرهاي او چه كساني هستند؟ كساني كه از يك‌طرف فقيه‌اند و متقي هستند. در اجتماع ما شايد بيش از سيصدوسيزده نفر فقيه و مجتهد و متقي وجود داشته باشد؛ اما براي امام زمان كافي نيست. امام زمان مجتهد مي‌خواهد كه مدير هم باشد، سياستمدار هم باشد، كسي باشد كه بتواند منطقه‌اي از اين زمين را اداره كند، كسي باشد كه بتواند حكومتي را به دست گيرد. در زمان ما دولت‌مردان فراوانند، سياستمداران دنيا را پر کرده‌اند؛ اما اينان كساني هستند كه تقوا ندارند، مجتهد نيستند، فقيه نيستند و امام زمان نمي‌تواند از چنين كساني استفاده كند. فقها نيز زيادند؛ اما مدير نيستند، اهل دولت و حكومت نيستند. آن‌ها نيز براي حكومت و مديريت آماده نيستند. بايد دولت‌مرداني به وجود بيايند كه فقيه و مجتهد باشند؛ يعني اجتماع ما به درجه‌اي برسد، به آن درجه‌اي از تكامل برسد كه فقيه دولتمرد، و دولتمرد فقيه و مجتهد باشد. و از اين افراد هنگامي كه يكي را بياييد، قادر خواهند بود كه كشوري را اداره كنند و واضح است كه اگر سيصدوسيزده نفعي اين‌چنين در دنيا وجود داشته باشند، قادر خواهند بود كه همهي كشورهاي دنيا را با عدل و داد اداره كنند. بنابر اين اگر امام زمان ظهور نكرده است، به خاطر آن است كه اين سيصدوسيزده كرد به وجود نيامده است. دليل بزرگتر آن است كه هنوز تغيير و تحول نفسي در قلوب و نفوس مردم جهان به وجود نيامده است، رشد عمومي و تكامل انساني براي پذيرش عدل و داد و رهبري عادل جهاني و آمادگي رحي حاصل نشده است. البته اين‌جا به يك تناقض بزرگ برمي‌خوريم كه اين تناقض بدین‌ترتيب قابل حل است، كه از يك‌طرف ظلم و فساد دنيا را فرا مي‌گيرد و از طرف ديگر رشد مردمی در انسان‌ها زياد مي‌شود و تغيير تكامل نفسي در درون انسان‌ها به اوج مي‌گردد. اين يك پارادكس است، يك تناقض است كه از يك طرف ظلم و فساد زياد مي‌شود و از يك ديگر تكامل نفسي در درون انسان‌ها به اوج مي‌رسد. معني آن اين است كه اين نظام‌هايي كه در دنيا وجود دارند و آمده‌اند و مي‌روند اين نظام‌ها بطلان خود را به اثبات مي‌رسانند. همه ثابت مي‌كنند كه جز ظلم و فساد نتيجه‌اي از آن‌ها عايد نخواهد شد و در ضمن همهي مردم دنيا به آن درجه رشد و آگاهي مي‌رسند كه بطلان اين نظام‌ها را درك مي‌كنند، به ظلم و ستم طاغوت‌ها پي مي‌برند. آن‌گاه آماده مي‌شوند كه اگر اجلي، رهبري، مرد بزرگي مثل امام مهدي (عج) ظهور

بفرماید، به دور او جمع شوند و این نظام‌های طاغوتی را رها کنند. امام زمان ظهور نمی‌کند که همه انسان‌ها را از دم تیغ بگذراند، هنگامی ظهور می‌فرماید که اکثریت انسان‌ها با رشد و آگاهی خویش پذیرای حکومت او هستند، تشنه‌ی حکومت او هستند.

از نظر اجتماعی عادتاً انقلاب موقعی به وجود می‌آید، با ظهور امام موقعی رخ می‌دهد که دو پدیده وجود داشته باشد: اول تشنگی است. انسان‌ها باشند تشنه باشند. به آن درجه از تشنگی رسیده باشند که ظهور او را لعله بزنند، عاشق او باشند، بخواهند که او هر لحظه ظهور کند. در زمان نبی اکرم شما شاهد بوده‌اید که مردم آن زمان تشنه‌ی چنین رسالتی بودند. ظلم و فساد به آن درجه رسیده بود که مردم خسته شده بودند. توان آن‌ها به پایان رسیده بود. حکومت‌هایی مثل قیصر و کسرا مردم را بدبخت و بی‌نوا کرده بودند و همه مردم دنیا تشنه‌ی این رسالت مقدس بودند و می‌خواستند که به دور او جمع شوند و خود را از طاغوت‌ها نجات دهند. این غلط است که عده‌ای می‌گویند اسلام با قدرت شمشیر پیشروی کرد، اسلام با قدرت رسالت خویش پیشروی کرد. بزرگترین پیشرفت‌هایی که اسلام در سرزمین‌های مختلف داشته است، فقط و فقط در سایه‌ی رسالت مقدس خود بوده است نه با زور سلاح. مردم تشنه بودند و به دنبال او می‌رفتند، تشنه بودند و این رسالت مقدس را می‌پذیرفتند. بنابراین اول تشنگی است. باید مردم ما تشنه شوند و ارزش و اهمیت چنین رسالتی را درک کنند تا امام ظهور بفرماید. دوم الگو است؛ قبل از آن که مردم جهان به نظامی بگردند، انقلابی را بپذیرا شوند، لازم است که شمات الگویی برای آن‌ها به وجود بیاورید. هنگامی که از نبی اکرم مثال می‌زنیم، این الگویی را که به وجود آورد را بررسی کنیم. نبی اکرم الگویی به وجود آورد، الگویی کوچک بود در مدینه‌ی کوچک، الگویی اسلامی به وجود آورد که همه‌ی مسلمانان از مهاجرین و انصار با هم برادر بودند، برابر بودند، همدیگر را دوست می‌داشتند، در آن محیط اخلاص و صفا زندگی می‌کردند. هنگامی که سفرای کشورهای خارج به مسجد مسلمانان می‌آمدند، اختلاف نبی اکرم و دیگران را درک نمی‌کردند و هنگامی که می‌دیدند همگان بر زمین نشسته‌اند با این خلوص و صفا زندگی می‌کنند، این الگو در ذهن آن‌ها می‌ماند و با کشور خود مقایسه می‌کردند و به این نتیجه می‌رسیدند که این الگوی مقدس جواب‌گویی مشکلات اجتماعی آنان است. بنابراین هنگامی که ما می‌خواهیم ایدئولوژی خود را به پیش ببریم، باید الگو نشان دهیم. آن

کسانی که می‌خواهند با نظریات صرف، با تئوری تنها دشمنان را متقاعد کنند که به ایدئولوژی اسلام بگردند، سخت در اشتباه‌اند، باید الگو نشان داد. و انقلاب مقدس اسلامی ما نظامی و الگویی به دنیا ارائه داده است. فراموش نکنید مثال‌هایی برای شما می‌زنم که آموزنده است / انقلاب اسلامی ما می‌آید و الگویی به جهان عرضه می‌دارد، می‌گوید:

«نه شرقی نه غربی»، حرف کوتاهی است، ولی قبل از انقلاب مقدس ما هیچ‌کس در جهان قدرت نداشت که چنین الگویی را ارائه دهد. شما شاهد هستید تمام انقلاب‌هایی که در دنیا به وجود آمده است، اگر خواسته‌اند علیه آمریکا بجنگند به روسیه تکیه کرده‌اند. انقلاب فلسطین یکی از این نمونه‌هاست. برای آن که علیه آمریکا یا علیه صهیونیسم بجنگند به روسیه تکیه می‌کنند و شما شاهد بوده‌اید که به همین علت مجبور می‌شوند موضع‌گیری‌هایی بکنند که برای ملت ما و انقلاب ما مسخره است. در مورد افغانستان یک‌بار می‌بینید که از روسیه شوروی غدار و سفاک طرفداری می‌کنند و انقلابیون مسلمان را که هم‌روزه صدها شهید می‌دهند، آن‌ها را به زیر پا می‌گذارند، فراموش می‌کنند، چرا این چنین است؟ زیرا دیدگاه فلسفی آن‌ها با دیدگاه فلسفی ما تفاوت دارد. آن‌ها به روسیه شوروی کمونیستی تکیه کرده‌اند. از روسیه شوروی پول و اسلحه می‌گیرند. بنابراین باید خط‌مشی روسیه شوروی را نیز بپذیرند و این فقط انقلاب مقدس اسلامی ماست که جرأت می‌کند، شجاعت دارد که یک چنین الگوی جدیدی را به جهان عرضه بدارد و شما خواهید دید که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ما انقلاب‌های دیگری به وجود خواهد آمد که این الگو را نمونه قرار خواهد داد.

در مقدمه سخنان امتیازات بزرگی را برای انقلاب مقدس اسلامی ایران ذکر کردم. تمام این امتیازات الگوهای جدیدی است که این انقلاب مقدس به جهان عرضه می‌دارد، و این الگوهاست که بزرگترین جهش تکاملی انسان‌ها را به سوی مدینه‌ی فاضله امام مهدی (عج) مهیا می‌نماید. بنابراین از یک طرف ما باید تشنه‌ی ظهور او شویم و از طرف دیگر باید الگوهای به وجود بیآوریم که این الگوها ظهور او را، فرج او را تسریع بکند. و این انقلاب مقدس اسلامی ما یک نمونه‌ی آن است.

نکته‌ای را که در آخر سخنان باید ذکر کنم این که ما در چنین شرایطی قرار داریم؛ بین حکومت علی (ع) یعنی الگوی پنج‌ساله‌ی عدل امام علی (ع) و مدینه‌ی فاضله‌ای که منتظر آن هستیم. می‌دانیم که امام زمان (عج) در میان ما وجود دارد، حضور دارد، زندگی می‌کند و مراقب

اعمال و رفتار ماست و هر کجا که رهبري ما اشتباهي کرد، به طريقي خويشتن را مي‌نماياند و خطاي رهبر را جبران مي‌کند. شما شاهد معجزه‌هايي بوده‌ايد که در طول انقلاب حتي در ماه‌هاي گذشته در کشور ما به وقوع پيوسته است آيا فکر مي‌کنيد که اين معجزه‌ها بدون دليل و بدون سبب بوده است؟ علم و قوانين عالم اثبات مي‌کنند که هيچ‌چيز بدون علت و بدون دليل نمي‌تواند به وجود بيايد. ممکن است که ما علت آن را ندانيم؛ ولي علتني دارد و علت بزرگ آن، آن است که امام زمان ما با اشرافي که بر رهبري ما دارد، اين رهبر را هدايت مي‌فرمايد و خطاهاي او را جبران مي‌کند، سبب مي‌شود که اين معجزه‌ها به وجود بيايد تا اين رسالت مقدس، اين انقلاب بزرگ به پيروي برسد و اين جهش تکامي در راه ظهور او و پياده کردن مدينه‌ي فاضله‌اش به وجود بيايد.

امام زمان (عج) در ميان ما زندگي مي‌کند، حضور دارد، وجود دارد؛ ولي اکثريت ما نمي‌فهميم، وجود او را لمس نمي‌کنيم و اين بزرگ‌ترين نقص، بزرگ‌ترين کمبود در جامعه شيعيان ماست. سيعيان ما عادتاً امام زمان (عج) را به صورت يك اسطوره پذيرفته‌اند. امام زمان را شخصيتي در تاريخ به حساب مي‌آورند. هم‌چنان که درباره‌ي حضرت علي (ع) و امام حسين (ع) تفکر مي‌کنند، امام زمان را نيز آن‌چنان به نظر مي‌آورند و اين خطاي بزرگي است، نقص بزرگي است. از ديدگاه فلسفي ما در اين دنيا نمي‌تواند اين انسان بدون رابطه‌ي قلبي و اشرافي به خدای بزرگ وجود داشته باشد، در روزگاري که انبيا مبعوث شده‌اند، اين رابطه اشرافي و الهامي بين انسان و خدا را به وجود آورند و بعد از پيامبران، امامان بوده‌اند و ما معتقديم که در امتداد مسئوليت امامان، امام غايب نيز اين رابطه‌ي قلبي بين انسان و خدا را به وجود مي‌آورد و محال است که لحظه‌اي بر اين عالم بگذرد و اين رابطه‌ي اشرافي و الهامي بين انسان و خدا وجود نداشته باشد.

اين بزرگ‌ترين نقشي است که امام زمان (عج) در حال حاضر بازي مي‌کند و مراقب اعمال ماست و تمام حرکات ما را مشاهده مي‌کند. و در حال حاضر وجود دارد، حضور دارد؛ اما متأسفانه ما در غفلت به سر مي‌بريم ما در غيبت به سر مي‌بريم. او غايب نيست. او مثل خورشيد تاباني است که نور مبارکش بر همه‌جا مي‌تابد. در کوچک‌ترين زواياي عالم وجود تشعشع مي‌کند. اين ما هستيم که چشمان خود را بسته‌ايم. کساني هستند که چشم ندارند، کورند، نمي‌بينند، عده‌ي ديگري هستند که چشم دارند؛ ولي چشمان خويش را بسته‌اند و بنابر اين قدرت ندارند که

این نور را ملاحظه کنند، خَتَمَ اللَّهُ عَلَي قُلُوبِهِمْ وَ عَلَي سَمْعِهِمْ وَ عَلَي أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً^۱، کسانی هستند که قلوب آن‌ها و گوش آن‌ها و چشم آن‌ها را پرده‌ی ضخیمی پوشانده است و بنابراین چنین تشعشعی را مشاهده نمی‌کنند؛ ولی این خورشید تابان وجود دارد، حضور دارد و تشعشع وجودش باید در کنج هر زاویه‌ی این هستی بتابد تا این هستی بقا استمرار داشته باشد. اگر این وجود، اگر این رابطه الهامی و اشراقی برای لحظه‌ای قطع شود، این دنیا بقای خود را از دست می‌دهد. این انسان رابطه‌ی قلبی و اشراقی خود را با خدای بزرگ از بین می‌برد، باید وجود داشته باشد و وجود دارد.

بنابر این اگر امام غیبت کرده است، این غیبت، غیبت ماست نه غیبت او. و او آرزو می‌کند که هر لحظه، هرچه زودتر ظهور بفرماید و این دنیا را از عدل و داد پر کند و مدینه‌ی فاضله‌ای را که هدف و آرزوی انسان‌هاست، در این عالم پیاده نماید. این ما هستیم که چشمان خود را بسته‌ایم. این ما هستیم که آمادگی نداریم. بنابر این منطقی که از آن معجزه گرفته می‌شود آن که ما بتوانیم به خصوص پس از انقلاب با شکوه معجزه‌آسای اسلامی، این تغییر و تحول نفسی را در درون خود به وجود بیاوریم. بتوانیم چشمان خود را باز کنیم و از این نور مقدس مستفیض شویم. بتوانیم آماده‌ی پذیرای وجود او و ظهور او گردیم تا به امید خدا هرچه زودتر ظهور بفرماید و دنیا را از عدل و داد پر کند.

من از خدای بزرگ می‌طلبم که به ما عرفان دهد که وجود او را و ظهور او را هرچه زودتر شاهد باشیم.

من از خدای بزرگ می‌طلبم که امر فرج امام زمان را هرچه زودتر تسریع بفرماید.

از خدای برگ می‌خواهیم که این ابرقدرت‌ها نمایندگان ظلم و زور و فساد و طاغوت را نابود گردانند.

از خدای بزرگ می‌طلبم که دشمنان و منافقین را رسوا گردانند. و بالاخره از خدای بزرگ می‌طلبم که رهبر عالی‌قدر ما را سلامتی و طول عمر اعطا بفرماید.

والسلام علیکم ورحمة‌الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحيم

الصلاه و السلام علي سيد الانبيا والمرسلين ابي القاسم محمد صل الله
عليه و اله الطيبين الطاهرين

بنا به روایتی امشب لیلہ القدر شبی است که سرنوشت انسان‌ها در آن معین می‌شود. در این شب نوشته می‌شود که چه کسی حرّیاحی است و چه کسی ابن‌سعد. همچنان که می‌دانید لحظات باریک و حساسی در زندگی انسان‌ها وجود دارد که با یک تصمیم، با یک اراده راه خود را مشخص می‌کند که جهنمی هستند یا بهشتی. و این از سخت‌ترین لحظاتی است که برای یک انسان در زندگی او دست می‌دهد. گاهی ممکن است این شب لیلہ القدر در وسط صحنه‌ی معركة برای انسانی دست بدهد، ممکن است شخص در بازار باشد، در پادگان باشد، در سر کار خود حاضر باشد. آنجایی که باید تصمیم بگیرد و راه خود را یکسره کند، این طرف یا آن طرف، آنجا لیلہ القدر اوست. و قرآن کریم و ماه مبارک مقدس رمضان بر نبی اکرم نازل می‌شود و راه خیر و شر را برای انسان‌ها مشخص می‌کند و به طور کلی برای همه‌ی انسان‌ها، لیلہ القدر به شمار می‌رود. بنابراین ما در شب مقدسی قرار داریم. لیلہ القدر به خصوص شبی است که حضرت علی ابن ابیطالب^(ع) مظهر انسانیت و رمز والای رسالت مقدس اسلامی ما در صبحگاهان چنین شبی ضربت می‌خورد و در محراب مسجد کوفه به خاک و خون خویش می‌غلطد و این فاجعه‌ی بزرگ تاریخ، این شب را برای ما استثنایی می‌کند. شب علی است، رمز انسانیت، مظهر فداکاری و عشق و محبت و ایمان و تقوا و شجاعت. و آنچه باید درباره‌ی یک انسان بگویید، در این شب و درباره‌ی علی^(ع) باید گفته شود.

اصولاً خلقت این دنیا با وجود علی^(ع) به درجه‌ی کمال می‌رسد. آنجا که رسالت مقدس اسلامی ما می‌خواهد یک مظهر برای این انسان

نشان دهد، يك نمونه‌ي بارز نشان دهد، علي را نشان مي‌دهد. علي نمونه‌اي است كه اين رسالت مقدس مي‌خواهد به اين دنيا و اين انسان نشان بدهد كه بايد هدف حيات باشد. بايد همه‌ي انسان‌ها سعي كنند كه خود را به درجه‌ي او برسانند. رسالت مقدس ما با امامت علي^(ع) به اوج خود مي‌رسد. انسانيت با وجود علي حقيقت پيدا مي‌كند و شما مي‌دانيد كه ما ايراني‌ها با اين روح لطيف و احساسات پرشور چه عشق و چه علاقه‌اي به علي داريم. اين نمودار آن است كه در تاروپود وجود ما عشق حقيقت، عشق زيبايي، به درجه‌ي كمال وجود دارد و اين انسان‌ها اگر اين عدل و حقيقت را در وجود خود پيدا نکنند، مي‌خواهند در وجود ديگري بيايند و او را رمز خود قرار دهند و او علي است. يعني آن‌گاه كه در آرزوها و در تخیلات ملت ما يك آرزوهائي وجود دارد كه نمي‌توانند اين آرزوها را در وجود خود تحقق ببخشند، سعي مي‌كنند كه اين خواسته‌ها و آرزوها را در وجود كامل ديگري بيايند كه او علي^(ع) است و از اينجا است كه مي‌بينيم علي^(ع) براي ما ايراني‌ها رمز مي‌شود، مظهر مي‌شود علي علي مي‌گويند، هر كجا مي‌رويد سخن از علي است. به خاطر دارم هنگامي كه در دانشگاه تهران دانشجو بودم، مقاله‌اي نوشتم كه در مقدمه‌ي مقاله گفته بودم كه اگر پرستش ذات غيرخدايي مجاز مي‌بود، مسلماً علي را مي‌پرستيدم. علي كسي است كه با وجود خود، وجود خدايي را اثبات مي‌كند؛ يعني از روي وجود علي مي‌توان فهميد كه خدايي وجود دارد؛ چون تجلي صفات خداست، عدل مطلق است، مظهر حقيقت است. هرچه درباره‌ي علي بگوئيد، كم گفته‌ايد. شما مي‌دانيد كه هنگامي كه انسان‌هائي به اين درجه، به اين شكوه، به اين عظمت وجود دارند، اين انسان‌ها بايد قرباني شوند، بايد به شهادت برسند. شما در اسطوره‌هاي تاريخي نيز نگاه كنيد، حتي در اسطوره‌هاي تاريخ خودمان در ايران نگاه كنيد، يكي از اين اسطوره‌ها رستم است. مي‌دانيد كه رستم از نظر دلاوري و جنگاوري در زمان بي‌نظير بود و هنگامي كه **فردوسي** - اين شاعر بزرگ - مي‌خواهد يك اسطوره را به اوج عظمت برساند، او را قرباني مي‌كند، او را به شهادت مي‌رساند. درباره‌ي امام حسين^(ع) نيز اين چنين است. تمام اسطوره‌هاي تاريخ هنگامي كه از مردان بزرگ ياد مي‌شود، كساني هستند كه از نظر دلاوري و شجاعت و فضائل و كمالات به اعلا درجه مي‌رسند و در آخرين مرحله‌ي اوج، همه وجود خود را قرباني خدا مي‌كنند، فدا مي‌شوند. و اينجا است كه عظمت آن‌ها و بزرگي آن‌ها بيش از پيش به

ظهور می‌رسد و این نیز درباره‌ی علی^(ع) صدق می‌کند. چنین شخصیتی، چنین شخصیت والایی که از همه چیز به درجه‌ی کمال رسیده است در نبرد، در علم، در تقوا، در ادب و بلاغت، در تدبیر، در فلسفه، در هرچه بگوئید به درجه‌ی کمال رسیده است و چنین انسانی که کامل مطلق می‌شود، باید در راه خدا نیز قربان یگردد تا عظمت او به درجه‌ی اوج برسد و علی^(ع) نیز در چنین شبی یا صبحگاه چنین شبی در مسجدکوفه به دست ابن‌ملجم ضربت می‌خورد و به خاک و خون خویش درمی‌غلطد. من خود مسجدکوفه را دیده‌ام و یک شب را تا صبح به تنهایی در داخل این مسجد به سرآوردم. در پائین منبری که علی^(ع) بر آن می‌رفت و آن خطبه‌های شورانگیز را می‌خواند، در آن محرابی که ضربت می‌خورد و به خاک و خون خویش می‌غلطد، روحی دارد، احساسی دارد، حالاتی دارد که نمی‌توانم برای شما شرح دهم. و من خود حالاتی داشتم در آن شب تا به صبح در کنار آن منبر و در کنار آن محراب. همه‌ی تاریخ گذشته علی^(ع) و آن شب از برابر دیدگانم رژه می‌رفتند. همه را می‌دیدم و چه حالاتی بود و چه شبی. مسجدکوفه و محراب حضرت علی که در آن جا به شهادت می‌رسد.

علی^(ع) عالی‌ترین نمونه‌ای است که رسالت مقدس اسلامی به عالم ارائه می‌دهد. یکی از بزرگترین صفات او عدل است، عدل و عدالت، که امشب می‌خواهم درباره‌ی عدل و عدالت علی شمه‌ای برای شما بازگو کنم. شما می‌دانید که عدل و عدالت از بزرگترین و مقدس‌ترین صفات خدایی است. بین صدویک صفت الهی، هنگامی که صفات را برمی‌شمارند، عدل و عدالت از مهم‌ترین این صفات است. این صفت خدایی آن قدر مهم است که در مکتب تشیع ما عدل خدا را یکی از اصول پنج‌گانه‌ی دین قرار داده‌اند. برادران سنی ما در اصول دین سه تا می‌شمارند توحید، نبوت، معاد. اما مکتب تشیع دو اصل دیگر را اضافه می‌کند که یکی عدل خداست؛ یعنی خدا عادل است و دوم امامت. بنابراین عدل و امامت مختص به شیعه است که اصول پنج‌گانه تشیع را تشکیل می‌دهد. البته عدل و عدالت آن‌چنان نیست که برادران سنی ما آن را نپذیرند. عدل را می‌پذیرند؛ اما در مکتب تشیع حساسیت شدیدی بر عدل و عدالت وجود دارد. مکتب تشیع معتقد است که اگر در اجتماع ما عدل و عدالت وجود نداشته باشد، هیچ صفت دیگر خدایی تحقق نمی‌پذیرد. از رحمان، رحیم، کمال، جمال، جلال، خلاقیت و علم، از صفات دیگر هیچ فایده‌ای مثمر ثمر نخواهد بود، مگر این که عدل و عدالت در اجتماع

برقرار گردد. بنابراین اختلافی که بین مکتب تشیع و تسنن وجود دارد، تأکیدی است که شیعیان بر عدل و عدالت می‌کنند، به عنوان نمونه می‌دانید که در مکتب تسنن هنگامی که عده‌ای وارد مسجد می‌شوند، هر کس که در جلو ایستاده است و نماز می‌خواند دیگران به او اقتدا می‌کنند، او را امام قرار می‌دهند؛ اما در مکتب تشیع عدل امام شرط است؛ یعنی هر کس که می‌خواهد به این امام اقتدا کند باید به عدل او اعتماد داشته باشد، وگرنه نمی‌تواند به او اقتدا نماید. در روزگار می‌بینید که بزرگان اهل تسنن به خلفا، به پادشاهان، به زمامداران اقتدا کرده‌اند، آن‌ها را پذیرفته‌اند؛ در حالی که در مکتب تشیع، بزرگان مکتب تشیع هیچ‌گاه در مقابل زمامداران و خلفا تسلیم نشده‌اند، بلکه با آن‌ها مبارزه کرده‌اند. در مکتب تشیع زمامدار باید متقی باشد، باید معصوم باشد، باید پاک باشد، باید عادل باشد؛ اما نزد برادران سنی ما این مطرح نیست. شما در مصر می‌بینید که در زمان **ملك فاروق** جامعه‌الازهر (جامعه‌الازهر مثل حوزه‌ی علمیه قم ماست که بزرگترین مدرسین و علمای دین در جامعه‌الازهر تدریس می‌کنند و بزرگترین مفتی آن‌ها به نام شیخ **شلتوت** معروف بود). از **ملك فاروق** اطاعت می‌کرد و بعد از آن که **جمال عبدالناصر** کودتا کرد و **ملك فاروق** را از مصر بیرون انداخت، همین جامعه‌الازهر باز **عبدالناصر** را به رهبری و زمامداری پذیرفت و از او اطاعت می‌کرد. و هنگامی که **جمال عبدالناصر** به رحمت ایزدی می‌پیوندد و سادات خائن بر سر کار می‌آید، باز هم می‌بینید همین جامعه‌الازهر از سادات دفاع می‌کند و دنباله‌رو همین سادات می‌شود و بر اعمال خیانت‌بار سادات صحه می‌گذارد و حتی هنگامی که سادات در بیت‌المقدس دست دوستی و محبت به **موشه دایان** و بزرگترین ستمگران صهیونیسم می‌دهد، جامعه‌الازهر سعی می‌کند که اعمال سادات را توجیه کند و به آن وجهی قانونی می‌بخشد. این اختلاف بزرگی است بین تسنن و تشیع که در مکتب تشیع، عدل و عدالت آن‌قدر مهم است که هر فقیهی، هر شیعه‌ای نمی‌تواند از کسی اطاعت کند، یا امامت کسی را بپذیرد، الا به عدل و عدالت او اعتماد و اطمینان داشته باشد. و این عدل و عدالت آن‌قدر مهم است که یکی از ارکان پنجگانه‌ی اصول دین به شمار می‌رود، که خدا عادل است، و این عدل باید در جامعه بشریت مستقر شود. امامت نیز تجلی عدل خداست در جامعه امام، امام معصوم، کسی است که این عدل خدایی را پیاده می‌کند. مظهر عدل خداست در

جامعه بین مردم. بنابراین بین عدل و امامت رابطه‌ی بسیار نزدیکی وجود دارد و در حقیقت این دو اصل يك واقعیت‌اند، يك حقیقت‌اند. دوم رهبری است که می‌خواهد این صفت را در جامعه پیاده کند. بنابراین یکی از بزرگترین خصوصیات تشیع، عدل و عدالت است و مظهر این مکتب، علی^(ع) نیز باید مظهر عدل و عدالت باشد، بزرگترین نمونه‌ای باشد که این عدل و عدالت را بتواند در جامعه‌ی انسان‌ها نه فقط در زمان خود، بلکه برای ابدیت به ثبوت برساند، نمونه نشان دهد، سبیل عدل و عدالت برای سرتاسر تاریخ باشد. و علی^(ع) يك چنین شخصیتی است.

درباره‌ی عدل هم‌اکنون سخن می‌گوئیم، آن را به سه مرحله مختلف تقسیم می‌کنیم. عدل در مرتبه‌ی اول، عدل شخصی است که از هر انسانی در جامعه انتظار می‌رود که تا این درجه دارای عدل باشد و عدالت را پیشه کند. به عنوان مثال هنگامی که در يك نماز جماعت امام را در نظر می‌گیرد می‌خواهیم که امام عادل باشد، اما این عدل امام يك مرتبه پائینی از عدل است. در شروطی که برای عدل این اما در نظر می‌گیرند، می‌خواهند که این امام مشهور به فساد نباشد، ظلم نکند، به گناهان کبیره دچار نگردد. اگر همین‌قدر عدل داشته باشد، برای امامت نماز جماعت کافی است. بیش از آن اگر باشد بهتر است؛ ولی همین مقدار کافی است، والا نمی‌توان امامی را پیدا کرد که راستی مثل علی باشد. اگر بخواهند مثل علی باشد، در جهان سخت است که نظیر او را بتواند بیابند. بسیار محدودند، بسیار کم‌اند کسانی که بتوانند در اجتماع مثل علی عمل کنند و اگر بخواهند بر این میزان بسنجند، کسی پیدا نمی‌شود. بنابراین برای امام جماعت يك درجه از عدل، يك درجه پائین از عدل کافی است، و این عدل شخصی است.

مرحله‌ی دوم که مرحله‌ای بالاتر است، مرحله قضاوت است. قاضی یعنی کسی که می‌خواهد بین انسان‌ها حکم کند و می‌دانید هنگامی که کسی می‌خواهد افراد را در مقابل خود قرار دهد و بین حق و باطل تمیز قائل شود، ممکن است دچار احساسات خود شود، دچار منافع و مصالح گروهی قرار بگیرد و بنابراین حق را زیر پا بگذارد بنابراین يك درجه بالاتر از عدل نیاز است. این انسان باید قادر باشد که در قضاوت خویش بین انسان‌ها، تسلیم هوا و هوس نگردد و منافع و مصالح گروهی و قومی و حزبی او را تحت تأثیر قرار ندهد، و این نیز يك مرحله‌ی بالاتری از عدل است. شما می‌دانید که بسیاری از بزرگان

توصیه می‌کنند که قاضی نشوید؛ چون مسئله‌ی قضاوت بسیار مشکل است که کسی بتواند حق را و عدل را آن‌چنان که باید و شاید مراعات کند و تسلیم هوا و هوس خویش نگردد. این مرتبه‌ی دوم عدل است که مرتبه‌ی قضاوت است. بزرگترین مرحله‌ی عدل در زمامداری و در حکومت به معرض ظهور می‌رسد. عدل حاکم، عدل امام، عدل کسی که بر يك اجتماع حکومت می‌کند. این انسان باید از نظر عدل در بالاترین درجه قرار گرفته باشد. زیرا سرنوشت انسان‌ها و جامعه به دست اوست و روابط بین جامعه‌ی اسلامی و دول دیگر را اوست که معین می‌کند. بنابراین از نظر عدل و عدالت باید در بالاترین درجه قرار گرفته باشد. بنابراین برای عدل سه درجه برشمردیم. عدل برای امام جماعت، عدل برای قاضی، و سوم عدل برای حاکم و زماندار که عدل او به راستی باید مثل **علي** باشد. در بالاترین درجه‌ی دقت و شدت قرار گرفته باشد. بنابراین هنگامی که درباره‌ی **علي** (ع) نگاه می‌کنیم این مراتب مختلف را درباره او می‌بینیم، حس می‌کنیم. چقدر زیباست درباره‌ی **علي** (ع) در این شب مقدس و مبارک که سخن از **علي** است. می‌خواهم نمونه‌هایی از زندگی این مرد بزرگ را که شاید همگان شنیده‌اید، بازگو کنم. چه شخصیتی است، چه وجودی است و عدل و عدالت او به چه اندازه است که این چنین مظهر و رمز قرار می‌گیرد و برای همه‌ی تاریخ مقتدا می‌شود. و رسالت مقدس اسلامی ما می‌خواهد که حاکم‌هایی زمامدارانی مثل او را برگزینند. از نظر شخصی بسنجید عدل **علي** را. می‌گوید همه شب باید گرسنه بخوابم. گرسنه بخوابم تا شاید که در قلمرو حکومت من گرسنگانی وجود داشته باشند و از آن‌جا که نمی‌توانم به همه‌ی آنها دسترسی پیدا کنم، باید خود من با آن‌ها برابر باشم، با آن‌ها یکسان باشم.

مردی که در زندگی خود به يك قرص نان جو اکتفا می‌کند، نان و نمک غذای اوست. مردی که در صحنه‌های نبرد در خیبر را با يك ضربت می‌کند و بزرگترین رزمندگان عرب را با يك ضربت بر خاک می‌اندازد، غذای او يك قرص نان جوین است. مردی که سالیانه به يك لباس یا دو لباس کرباس اکتفا می‌کند. مردی که هنگامی که نعلینش پاره پاره می‌شود، خود در وسط صحنه معرکه پائین می‌آید و با دست مبارك خود نعلین خویش را می‌دوزد و هنگامی که یکی از بزرگترین رهبران عرب به او می‌رسد و می‌پرسد که ای **علي** تو چه می‌کنی در وسط میدان نبرد، این نعلین تکه تکه را می‌دوزی و وصله می‌کنی؟

حضرت علي اين نعلين را جلوي او مي اندازد و مي گويد:
 «به خدا سوگند كه اين خلافت و اين حكومت بر شما، در نظر من
 از اين نعلين كم ارزش تر است، بي اهميت تر است.»
 و در جاي ديگري است كه مي فرمايد:
 اين حكومت بر شما و اين خلافت بر شما از آب دهان بُرگر، در
 نظر من است.

هنگامي كه درباره ي شرايط رئيس جمهور يا ديگران كساني سؤال
 مي كردند، خود من يكي از شرايط را همين شرط ذكر مي كردم. كسي
 باشد كه اين مقام او را نگیرد، او را منحرف نكند. اگر كسي بخواهد
 علي وار فكر كند، علي وار حس كند، علي وار عمل نمايد، اين مقام ها، اين
 قدرت ها، اين حكومت ها بايد از اين لنگه كفش پاره پاره شده براي او
 كم ارزش تر باشد؛ اما كساني كه با خاطر مقام سنگ به سينه مي زنند، به
 ديگران حمله مي كنند، تهمت مي زنند، توطئه ها به پا كي كنند و عالمي را
 به آتش مي شكند، آن ها كه اسير دنيا هستند، اسير خودخواهي و
 مصلحت طلبي هستند به هيچ وجه نمي توانند علي وار زندگي كنند و ديد
 علي را داشته باشند.

به هر حال علي چنين كسي است كه در زندگي شخصي خود
 اين چنين عمل مي كند. هنگامي كه به زندگي خانوادگي او رسيدگي
 مي كنيد، همين نمونه عدل و عدالت را مي بينيد. ببينيد كه برادرش عقيـل
 كه از او مسن تر است، بينايي و چشمان خود را از دست داده است، و
 عقيـل مردي معيل است. فرزندان زيادي دارد و جيره اي را كه دولت به
 او مي پردازد، براي فرزندانـش كافي نيست. برادرش علي (ع) خليفه ي
 مسلمين است. با خود فكر مي كند كه پيش برادر مي روم و بر حصّه ي
 خود كمـي مي افزايم. پيش علي مي آيد و فقر و فاقه ي خانوادگي خويش را
 براي علي بازگو مي كند و از علي مي خواهد كه به جيره ي ماهيانه او
 بيفزايد. علي (ع) سكه اي را داغ مي كند و در آتش افروخته گرم مي نمايد و
 اين سكه را به دست عقيـل مي گذارد، يا به دست او نزديك مي كند. عقيـل
 از شدت آتش ضجّه برمي آورد:

كه اين برادر با من چه مي كني؟ چرا مرا مي سوزاني؟ علي (ع)
 مي فرمايد؛

اي عقيـل تو نمي توانستي كه به سكه داغ را تحمل كني، سكه اي را
 كه توسط انساني ضعيف گرم شده باشد، چگونه انتظار داري كه من در
 روز قيامت آتش عذاب خدائي را تحمل كنم.

همین عقیل، همین کسی که نمی‌تواند با علی زندگی کند. به سراغ معاویه می‌رود و همین داستان را برای معاویه در جلسه‌ی او شرح می‌دهد و در آن‌جا همه گریه می‌کنند، همه متأثر می‌شوند، حتی کسانی که دشمن علی هستند، حتی کسانی که با او می‌جنگیدند، حتی کسانی که به او تهمت می‌زنند در مقابل این عدل در مقابل این تقوا بر خود می‌لرزند، متأثر می‌شوند، این است علی!

یا هنگامی که طلحه و زبیر از پرچمداران صدر اول اسلام علی^(ع) را بر نمیر می‌کنند و بر او فشار می‌آورند که خلافت را بپذیرد، علی^(ع) به آن‌ها اصرار می‌ورزد که مرا خلیفه نکنید، این مقام را به دیگری بسپارید، ولی به او اصرار می‌کنند و به او فشار می‌آورند و هنگامی که بر منبر بالا می‌رود و همه‌ی مسلمین در مقابل او می‌نشینند، اول کلمه‌ای که از زبان مبارکش خارج می‌شود، این است که معاویه بیش از بیست سال در شام حکومت کرده است که بر منبر خلافت بالا رفته است، هنوز پایه‌های حکومتش محکم نشده است، چگونه قادر است که معاویه را از حکومت شام خلف بکند. پسر عمویی دارد به نام ابن عباس که از بزرگترین متفکرین صدر اول اسلام است و از بهترین سیاستمداران روز به شمار می‌رود. ابن عباس که در وسط جمعیت نشسته بود انگشت خود به دندان می‌گیرد و به علی^(ع) نشان می‌دهد که این تصمیم تصمیمی است غیر عاقلانه است. علی^(ع) نگاهی به ابن عباس می‌کند و از اضطراب او درمی‌یابد که چه می‌خواهد بگوید و به او می‌گوید:

ای عباس، ای پسر عم، من می‌دانم که تو چه می‌خواهی بگویی، تو می‌خواهی بگویی که هنوز خلافت من مستحکم نشده است و چگونه می‌خواهم معاویه را که بیست سال بر شام حکومت کرده است خلع کنم و تو می‌خواهی که من مدتی صبر کنم تا پایه‌های حکومت مستحکم شود، آن‌گاه معاویه را خلع کنم؛ اما قسم به خدا که اگر از شب تا به صبح قاعده‌ی آهنین را در آتش گذاشته‌کنند و بر گردنم بیندازند و مرا عریان از شب تا به صبح به صبح بر خار مگیلان بکشانند، همه‌ی آن‌ها را تحمل می‌کنم؛ اما متحمل نمی‌کنم که برای یک لحظه ذره‌ای ظلم از طرف این حاکمان ستمگر بر مردم بینوا وارد شود. همه‌ی این عذاب را تحمل می‌کنم؛ ولی نمی‌توانم بپذیرم که دانه‌ای را به ظلم از دهان موری بستانم، آن را تحمل نمی‌کنم.

در حقیقت می‌بینید که علی می‌خواهد نمونه نشان دهد. نظر او حکومت نیست، نظر او خلافت نیست، نظر او قدرت نیست، او می‌خواهد

نمونه‌ی عدل و عدالت را برای عالمیان نشان دهد و نشان دهد که به خاطر عدل و عدالت باید مصلحت ظاهری را و همه چیز را زیر پا گذاشت و این چنین قاطعانه عمل کرد. عده‌ای فکر می‌کنند که علی می‌خواست حکومت کند، علی می‌خواست خلافتی بزرگ به وجود بیاورد، علی می‌خواست از اقیانوس هند تا اقیانوس اطلس را یک امپراطوری بزرگ تشکیل دهد؛ درحالی که علی در این خیال نبود. می‌خواست معیار مشخص کند، می‌خواست نمونه‌ای به دنیا نشان دهد که این عالمیان بتوانند بر اساس آن راه مقدس این رسالت را بفهمند و به دنبال آن بروند. این مقصد علی^(ع) بود.

در حکومت می‌خواهم دو نمونه را از دقت علی^(ع) برای شما بازگو کنم که بسیار زیباست و نشان می‌دهد که این مرد بزرگ تا چه اندازه در عدل خود دقیق بوده است. یکی در نبرد جمل. می‌دانید نبرد جمل نبردی است که **طلحه** و **زبیر** و **عایشه** همسر پیغمبر را با خود همراه می‌کنند و عده‌ای از مسلمانان را فریب می‌دهند و علیه علی^(ع) در نزدیکی بصره، جنگی به راه می‌اندازند. در این نبرد که فرماندهی با عایشه است، بر شتری سوار شده و طلحه و زبیر در اطرافش قرار گرفته‌اند. علی^(ع) می‌فرماید: از لشکریان دشمن اگر کسی بر خاک افتاد؛ یعنی مجروح شد، مزاحمش نشوید، رهایش کنید. اگر کسی از صحنه نبرد گریخت دنبالش نروید، رهایش کنید. آزادش بگذارید که از صحنه‌ی نبرد بگریزد.

آن‌گاه در نبرد صفین، (نبردی بود بین علی^(ع) و معاویه ملعون در نزدیکی شام) حضرت علی ابن ابی‌طالب می‌فرماید که:

اگر از سربازان دشمن کسی مجروح شد و بر زمین افتاد اسیر کنید رهایش نکنید. اگر کسی از صحنه‌ی جنگ گریخت، دنبالش کنید، تعقیبش کنید، یا او را بکشید یا اسیرش کنید و رهایش ننمایید.

عده‌ای می‌پرسند که چونه است علی^(ع) دو فرمان متناقض در دو جنگ مختلف صادر می‌فرمایند. آیا نسبت به معاویه کینه و بغض خاص داشته است؟ اما جواب این چنین نیست. آن کسانی که در تاریخ دقیق می‌شوند و این لطایف تاریخی را حس می‌کنند، به دقت عدالت علی در زمامداری و فرمانداری پی می‌برند تا چه اندازه‌ای در عدل خود دقیق و عمیق است. و جواب این سؤال اینجا است که در نبرد جمل، فرماندهی خود در وسط معرکه است. و او عایشه است و دشمن پایگاه گریزی ندارد، شهری، منطقه‌ای، کشوری، بیمارستانی ندارد. اگر کسی مجروح

شد و بر زمین افتاد نمی‌توانند او را به بیمارستان خود ببرند و مداوا کنند و دوباره او را به صحنه‌ی جنگ گسیل بدارند، یا اگر کسی از صحنه‌ی جنگ گریخت، پایگاهی ندارد که به آنجا برود و به پایگاه دشمن کمک کند. هنگامی که به فرماندهی خود پشت کرد و گریخت، یعنی از صحنه‌ی جنگ خارج شده است و هنگامی که کسی مجروح شد یا گریخت و از صحنه‌ی جنگ خارج شد، نباید او را تعقیب کرد، نباید مزاحم او شد، نباید او را کشت، او بی‌طرف است باید رهایش کرد. اما در نبرد صفین دشمن پایگاه دارد و پایگاه دشمن شام است، دمشق است، در آنجا فرماندهی دارند که معاویه، است در آنجا بیمارستان‌ها دارند. هنگامی که کسی بر زمین می‌افتد و مجروح می‌شود، ممکن است که او را به بیمارستان برسانند و مداوا کنند و دوباره به صحنه‌ی جنگ بازگردد. هنگامی که کسی از معرکه نبرد می‌گریزد، به پایگاه خود می‌رود و از همه‌ی اسرار معرکه‌ی نبرد، دشمن را آگاه می‌کند و اطلاعاتی که به دشمن می‌دهد، خطرناک است. بنابراین باید او را تعقیب کرد، او را گرفت؛ زیرا حتی در لحظه‌ای که از معرکه‌ی نبرد دور می‌شود، دشمن است و در راه دشمنی و جنگ می‌کوشد. بنابراین علی^(ع) در فرامین خود بی‌نهایت دقت می‌نماید. و در مکتب اسلام باید فرماندهانی، کسانی وجود داشته باشند که تا این درجه دقیق و عادل باشند و عدالت را به خوبی رعایت نمایند.

این‌جاست که می‌گویند عدل زمامدار، عدل زمامدار، عدل فرمانده، باید در اعلاترین درجات خود قرار داشته باشد؛ زیرا سرنوشت جامعه و انسان‌ها در دست اوست. این است عدل علی! می‌بینید!

اما نمونه‌ی دوم هنگام قضاوت و تساوی در مقابل قاضی است. علی^(ع) در بازار یا در یکی از جاده‌ها راه می‌رفت و یک شخص یهودی به او برخورد می‌کند و ادعا می‌کند که این زره امیرالمؤمنین و خلیفه‌ی مسلمین، متعلق به اوست. تصور کنید! یک یهودی در شهر کوفه، در پایتخت حکومت علی ادعا می‌کند که این زره خلیفه‌ی مسلمین و امیرالمؤمنین متعلق به اوست. علی برآشفته نمی‌شود. می‌گوید: نزد قاضی می‌رویم. و نزد قاضی می‌روند. قاضی به حضرت علی می‌گوید: یا ابي الحسن بنشینید؛ اما شخص یهودی را به اسمش صدا می‌کند، نه با کنیه‌اش، یعنی بین علی^(ع) و آن یهودی یک اختلاف جزئی قائل می‌شود. یکی را با لقب صدا می‌کند و دیگری را با اسم. علی^(ع) قاضی را از مقام قضاوتش خلع می‌کند. می‌گوید تو به درد قضاوت نمی‌خوری. هنگامی که

دو نفر در مقابل تو قرار می‌گیرند، باید با هر دو یکسان عمل کنی. **فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ** درجه‌ی عدالت و عدل و بی‌نظری تا چه اندازه است. مقایسه کنید کسانی را که می‌خواهند علی‌وار زندگی کنند، علی‌وار قضاوت کنند و خط آن‌ها علی باشد، باید عدل آن‌ها تا چه اندازه دقیق باشد.

یا همان داستان دیگری که درباره‌ی طلحه و زبیر ذکر کردیم که بر او فشار می‌آوردند و علی را بر منبر می‌نشانند و با او بیعت می‌کنند. آن‌گاه يك جلسه‌ی خصوصی تشکیل می‌دهند و با علی صحبت می‌کنند. هنگامی که صحبت آن‌ها به خصوصیات و مصالح شخصی می‌انجامد، علی^(ع) شمعی را که در وسط جلسه می‌سوخت فوت می‌کند، شمع را خاموش می‌کند. طلحه و زبیر اعتراض می‌کنند که: ای علی چرا شمع را خاموش کردی؟

علی می‌فرماید: تا آن‌جا که برای منافع و مصالح مسلمین فکر می‌کردیم، حق داشتیم که از این شمع استفاده کنیم؛ اما آن‌جا که منافع و مصالح شخصی مطرح می‌شود، اجازه نمی‌دهم که حتی يك لحظه این شمع بیت‌المال به خاطر منافع و مصالح اشخاص مصرف گردد.

دقت عدل او به این درجه است. علی^(ع) می‌خواهد به طلحه و زبیر بفهماند که شما انتظاراتی از من دارید؛ ولی حتی يك لحظه از يك شمع كوچك بیت‌المال نمی‌گذرم تا چه رسد به حکومت‌ها، تا چه رسد به سرنوشت مردم. و این بزرگترین درسی است که علی می‌خواهد به طلحه و زبیر، بلکه به همه‌ی تاریخ بدهد و همان جاست که طلحه و زبیر احساس می‌کنند که با علی نمی‌توانند زندگی کنند او را ترك می‌کنند و به دشمنان علی می‌پیوندند و جنگ جمل را به راه می‌اندازند.

به راستی اگر بخواهید بشمرید کسانی که علی را می‌پذیرفتند و می‌توانستند با عدل علی زندگی کنند، عددشان از انشگتان دست کمتر بود. عده‌ای از ما هستند که علی می‌گویند؛ ولی مسلم بدانید که اگر علی به میان ما می‌آمد و می‌خواست با ما زندگی کند، اکثریت افراد نمی‌توانستند با علی زندگی کنند، عدل علی را بپذیرند. سیار سخت است که کسی بتواند با عدل علی زندگی کند. این ظلم‌ها و این ستم‌ها که در اجتماع ما می‌گذرد، این ناپسامانی‌ها و بی‌عدالتی‌ها، مگر علی قادر بود که آن‌ها را بپذیرد، در مقابل آن‌ها سکوت کند. شما تصور کنید اگر علی^(ع) امروز ظهور می‌کرد، در میان ما ظاهر می‌شد، او چه می‌کرد و مردم ما با او چه می‌کردند؟ آیا مردم ما می‌توانند او را تحمل کنند؟ به هر

حال در روزگار علي^(ع) یاران مخلص او فقط به اندازه‌ی انگشتان دست بودند، مثل اباذر ها، سلمان فارسی ها، عمار ها که علي را درك مي‌کردند، به او عشق مي‌ورزیدند و حاضر بودند که در سایه‌ی عدلش زندگی کنند؛ اما دیگران نمی‌پذیرفتند. حتي طلحه و زبیر ها، حتي ابوبکر ها.

هنگامي که نبي اکرم^(ص) رحلت مي‌فرماید و مسلمين يا عده‌اي از بزرگان مسلمين در سقيفه دور هم جمع مي‌شوند و درباره‌ی خليفه مسلمين فکر مي‌کنند، مسلماً آن‌ها علي را مي‌شناختند، تقواي علي را مي‌دانستند، شجاعت علي، فداکاري علي، ايمان علي، بلاغت علي، استعدادهاي علي براي همي آن‌ها روشن بود. اما آن‌ها نمی‌خواستند که با چنین نمونه‌ای زندگی کنند. آن‌ها ترجیح می‌دادند که پیرمردی بیایند ضعیف، که به قول مرحوم آیت‌الله طالقانی نعلینش از خودش جلوتر برود و مزاحم کسی نباشد. اما علي کسی بود که از تمام خانواده‌های عرب چند نفري را در جنگ‌ها کشته بود. علي آن‌قدر قاطعیت داشت که با يك ضربت بزرگ‌ترین دشمنان را دو نیم می‌کرد. عدل علي آن‌قدر دقیق و سخت بود که حتي **طلحه و زبیر** بر او پشت می‌کنند و این مسلمان‌ها نمی‌خواستند که چنین عدلی زندگی کنند. ترجیح می‌دادند ابوبکري بیایند پیرمرد، افتاده، ملایم، ناتوان که در سایه‌ی او همگان آسوده باشند و براساس هوا و هوس خود رفتار کنند و خليفه نتواند که جلوي آن‌ها را بگیرد. امروز نیز اگر علي^(ع) بیاید معلوم نیست روزگار بهتری داشته باشد. چه بسا که او را تکفیر خواهند کرد، او را بد خواهند گفت. شما می‌دانید که علي^(ع) در محراب مسجدکوفه ضربت می‌خورد و به خاک و خون خویش می‌غلطد، مردم شام انگشت خود را به دندان می‌گزند؟ و با تعجب می‌پرسند که مگر علي^(ع) مسلمان بود؟ مگر علي نماز می‌خواند؟ مگر علي به مسجد می‌رفت؟ چگونه شد که علي به محراب رفت و در محراب ضربت خورد؟ آن‌چنان دشمنی و کینه‌ی او داشتند و آن‌چنان دنیا را با تبلیغات شوم خود پر کرده بودند که هیچ‌کس تصور نمی‌کرد که علي مسلمان باشد و نماز بخواند. دستگاه تبلیغاتی ابوسفیان آن‌قدر توانا بود که همي مغزها را شستشو داده بود و آن‌ها را به این درجه رسانده بود که رسانده بود که چنین مرد بزرگی را که مظهر انسانیت است، عالی‌ترین تجلي این عالم خلقت است، او را تکفیر می‌کردند و پس از شهادتش براي سال‌های سال در سرتاسر کشورهای اسلامي بر منابر و خطبه‌های نماز جمعه علي را لعن می‌کردند. او را سب می‌گفتند، او را نفرین می‌کردند. تصور کنید چه دنیایی است! و طاغوتیان تا چه اندازه با علي

کینه و عدوات داشته و چه دروغ‌ها و چه تهمت‌ها که می‌ساختند و بر او روا می‌داشتند.

فرزند عالی‌قدرش **حسین بی‌علی** (ع) سرور شهیدان در روز عاشورا هنگامی که در حلقه‌ی محاصره دشمن قرار می‌گیرد، اولین کاری که می‌کند بر اسب خود سوار می‌شود و بر بالای بلندترین تپه که وسط معرکه قرار گرفته بود، بالا می‌رود و خود نیز بر بالای اسب می‌ایستد تا همگان او را ببینند. سی‌هزار یا هفتاد هزار لشکریان دشمن، همه حسین را ببینند و سخنانش را بشنوند. حسین (ع) شروع به سخن می‌کند. اولین سخنش شهادتین است، **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ**؛ زیرا آن‌قدر علیه او تبلیغات شوم به راه انداخته بودند که مسلمانانی که او را محاصره کرده بودند، نمی‌دانستند که این پسر علی است، نمی‌دانستند که او پسر فاطمه زهرا (س) است. فکر نمی‌کردند که او مسلمان باشد. می‌گفتند کافر است، خارجی است، از دین خارج شده است. بنابر این او شهادتین می‌گوید که این تبلیغات شوم دشمن را خنثی کند. چیزهایی که برای ما بدیهیات به شمار می‌آید.

همه می‌دانید که حسین مظهر شهادت است، مظهر ایمان است؛ اما در آن روزگار مردم نمی‌دانستند که او مسلمان است. فکر می‌کردند که کافر است، اجنبی است، از دین خارج شده است و امام حسین (ع) مجبور بوده که بدیهی‌ترین بدیهیات را بازگو کند که: ای مردم من مسلمانم، من پسر **علی و فاطمه**ام و می‌بینید که دشمن هل‌هل می‌کند و اجازه نمی‌دهد که این صدای حق حسین به گوش سربازان برسد.

چنین نظام‌ها و چنین سیستم‌ها در عالم وجود داشته است که حتی بزرگ‌ترین مظاهر انسانیت و فداکاری و ایمان و تقوا و شهادت، این‌چنین در زمان خود از طرف مردم خود تکفیر شده‌اند، مورد ظلم و ستم قرار گرفته‌اند و خیلی وقت می‌خواهد که این کشمکش‌های زندگی و حیات، آن‌چنان انسان‌ها را به هم بمالد، جامعه‌ها را زیر و رو کند، انقلاب‌ها، قیام‌ها، کشت و کشتارها اتفاق بیفتد تا مردم به آن درجه رشد و آگاهی برسند که خواهان عدل و عدالت شوند، عدل و عدالت را بپذیرند و بتوانند با کسی که علی‌وار باشد زندگی کنند.

و بنابر فلسفه‌ی تشیع می‌دانید که آن روز، روزی است که امام مهدی (عج) ظهور می‌فرماید و همان رسالت مقدس را در جامعه پیاده می‌کند. آن روز، روزی است که براساس این تجربه‌های تلخ تاریخ، انسان‌ها آماده شده‌اند، پذیرا شده‌اند تا علی صفتی را بپذیرند و در يك

جامعه‌ی متعادل زندگی کنند و راضی باشند که پایه‌های ظلم و فساد از آن اجتماع برکنده شود. اکثریت مردم عدل را آن‌حایی می‌خواهند که به منفعت آن‌هاست، به مصلحت آن‌هاست؛ اما آن‌جا که به مصلحت آن‌ها نیست آن را رد می‌کنند، آن را طرد می‌کنند. این چنین است علی، بزرگترین رمز انسانیت، که به قول دوست ما، دکتر شریعتی خداگونه شده است، انسانی که از حد لجنی آن‌قدر بالا رفته است که جز خدا نمی‌بیند، جز خدا نمی‌گوید، جز خدا نمی‌خواهد و محو خداست.

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

این علی است. می‌دانید این شخصیت بزرگ در عین این قدرت و در اوج عدالت با آن روحیه‌ی لطیف و آن راز و نیازها و آن عشق‌بازی‌های عارفانه که شاید انسانی که در صحنه‌ی روزگار بیش از هر کس تجلی تکامل انسانیت بوده است، علی است و یکی از بهترین کلماتی که این مرد بزرگ در دعاهايش از زبانش جاری شده است، این کلامی است که هم‌اکنون برای شما بازگو می‌کنم. امام علی (ع) می‌فرماید: «الهي اي خدای من به بهشت تو طمعی ندارم و از دوزخ تو نمی‌هراسم. محرك من در این عالم فقط عشق توست، مرا بسوزان. خاکستر مرا به دست باد بسپار؛ اما لحظه‌ای مرا از خود دور مکن. ای خدای بزرگ من تاجر پیشه نیستم، من به خاطر تجارت دنبال تو نیامده‌ام.»

می‌دانید کسانی که به خاطر ثواب یا ترس از دوزخ اعمال انجام می‌دهند و علی آن‌ها را تاجر می‌نامد. علی کسی است که به خاطر عشق آن‌چنان محو وجود خدا شده است که همه‌ی عالم وجود، حتی بهشت و دوزخ برای علی ناچیز است همه را فراموش می‌کند، فقط يك چیز در نظرش مجسم است و آن خداست که همه وجودش از این خدا پر شده است. اراده‌اش اراده خداست، خواسته‌اش خواسته‌ی خداست، آرزویی جز آرزوی خدایی نمی‌کند، خواسته‌ای ندارد. این را انسان کاملی می‌گوییم که خداگونه شده است و این انسان کامل هم‌چنان که می‌دانید- در اوج قدرت‌ش در نیمه‌های شب در کنار نخلستان‌های فرات یکه و تنها قدم برمی‌دارد. گامگاهی که فشار غم و درد بر قلب لطیفش فشار می‌آورد، سر خود را به داخل چاه فرو می‌برد و ضجه می‌کند، فریاد برمی‌آورد، راز و نیاز می‌کند.

از بزرگترین و معروفترین دعاها در مکتب تشیع دعای کمیل است و می‌دانید دعا کیمل را علی برای کسی نگفته است. نمی‌خواسته

است که بعد از او کسانی بیایند و بگویند علی چه مرد بزرگی بود، چه دعای زیبایی دارد، بلکه علی خود یکه و تنها به میان نخلستان‌ها می‌رفت و با خدای خویش راز و نیاز می‌نمود. آن‌گاه **کمیل** که یکی از دوستان علی بود، هنگامی که می‌بیند علی شب‌ها یکه و تنها از شهر خارج می‌شود، حس کنجکاویش تحریک می‌شود. یک شب او را دنبال می‌کند، به سیاهی او می‌رود. در پشت درختان مخفی می‌شود. علی^(ع) راز و نیاز می‌کند و راز و نیاز او همین دعایی است که کمیل از علی^(ع) در آن شب ذکر کرده است که به نام کمیل مشهور شده است. این راز و نیاز علی است. توجهی ندارد که دیگران چه فکر می‌کنند، چه می‌اندیشند، آیا او را تکفیر می‌کنند؟ آیا او را می‌پذیرند؟ برای او علی‌السویه است. راز و نیازی است که از آتشفشان وجودش سرچشمه می‌گیرد و در آسمان منتشر می‌شود و کمیل از زبان او می‌شنود و بر قلبش جاری می‌شود. چنین مردی که می‌بینید در هر بعدی از حیات به درجه‌ی تکامل می‌رسد و با تمام این‌ها قلبش از غم و درد انباشته است، رنج می‌برد احساس شکنجه می‌کند و همه را این‌چنین تحمل می‌نماید. و می‌دانید اولین کلمه‌ای که پس از خوردن ضربت شمشیر بر فرقش از زبانش بلند می‌شود، می‌گوید:

«ای خدای بزرگ آزاد شده‌ام.»

از این دنیا و مافی‌ها و از این تعلقات آزاد شدم. مردی به این درجه عرفان و خدای گونه شدن. ما شیعیان او افتخار می‌کنیم که چندی شخصیتی را به عنوان مظهر انسانیت و رمز رسالت پذیرفته‌ایم و به او عشق می‌ورزیم و سعی می‌کنیم که به دنبال او برویم. و این شب شب مبارک اوست. شبی است که دنیا را ترک می‌کند تا ابدی گردد. از دنیای مادی آزاد می‌شود تا در روح جامعه و انسان‌ها و تاریخ برای ابد باقی بماند. من از خدای بزرگ می‌خواهم که به حق این شب مقدس ما را هرچه بیشتر به این علی بزرگ و شناخت او نزدیک سازد. از خدای بزرگ می‌طلبم که راه و رسم علی را هرچه بیشتر مقابل دیدگان ما قرار دهد.

از خدای بزرگ می‌طلبم که توفیق درک مدینه‌ی فاضله‌ای را که علی می‌خواهد به وجود بیاورد، مدینه فاضله‌ی را که عدل و عدالت بر آن مستقر شود، مدینه فاضله‌ای را که ظلم و ستم برای همیشه ریشه‌کن شود و امام زمان آن را اداره کند به ما عطا فرماید.

از خدای بزرگ می‌طلبم که همه‌ی ما را هدایت فرماید، و ما را از
مصلحت‌طلبی، خودخواهی، غرور و تکبر نجات بخشد و راه راست را
در مقابل ما روشن بنماید.

دشمنان اسلام و دشمنان انقلاب ما را از ابرقدرت‌ها که در
خلیج فارس علیه ما می‌جنگند و عمّال داخلی آن‌ها را نابود گردانند.
منافقینی را که در میان ما توطئه‌افروزی می‌کنند و آتش می‌افروزند همه
را رسوا گردانند.

از خدای بزرگ می‌طلبم که امام امت ما را که نماینده امام زمان
است، سلامتی و طول عمر عطا فرماید.

والسلام و علیکم و رحمه‌الله و برکاته